بسم الله الرحمن الرحيم

کلام است و بود اول نفس و مقصد بر صفتی تعالی تعالی است

و اطلاق کلام متکلم بودن واجب تعالی را صفت علی حده مشتق

از آن و جمعی بعضی گفته متکلم بودن او کرجیانه است

اطلاق صوت و حروف و دو جسمی از اجسام مناسبه هوا

و غیر آن بر فعل تعالی روی خواهد بود چون تصویر و

رقم و جز آن و مناسبه از صفات و کرجیانه است آن قدرت

بر ایجاد کلام باشد در تحت قدرت داخل خواهد بود و

باجمله متکلم حدوث عالم ثابت است و عدم آن نقص است

و از شرع ثابت و معلوم شده است بالضروره چه قرآن

که عبارت است از صوت و حروف مرتبه کلام اوست و

در قرآن کلام انحصار نسبت دارد چنانچه فرموده و کلم الله

موسی تکلیما بعنی تحریر کرد خدای تعالی با موسی تحریر کردنی

و اشاعره کلام را در هم سیده اند کلام لفظی و کلام نفسی

قائل شده اند و آن عبارت است از صوت و حروف

مجموعه صفاتی ذاتی قدیم که قائم بذات واجب تعالی است

چون سایر صفات ذاتی بذات او بی قیام او تعالی و

اصلا است زیرا که کلام نفسی کرجیانه است عبارت

تجلی الفاظ باشد از ذات واجب تعالی بآن صنع است

و کرجیانه است از علم بدلالت الفاظ و معانی عبارت

است از تصور معانی در محل خواهد بود و کرجیانه است از آن قدرت

بر ایجاد الفاظ باشد در صفت قدرت داخل خواهد بود

و کرجیانه است از الفاظ باشد چنانچه کنز باین تصریح

کرده اند صفت بود و قائم بودن بمعنی در محل است

و بسیط بودن آن چنانچه سبکویند جبر معقول نیست

و انچه اهل حق بر انند آنست که کلام خدای تعالی منزه

است از صوت و حروف که شنیده میشود و نوشته

میشود و مکتوب و عبارت از ایجاد صوت و حروف است

در جسمی از اجسام شرعا آنچه عبارت متکلم است از حروف

با خضوع و خشوع در عبادت نداند و موجب التفات
آنحضرت بغیر خدا یعالی نیست چه تصدق نیز از جمله عبادات
است و با تمام منافات ندارد و از توجه بجناب حق تعالی
مانع نیست بلکه موجب مزید تقرب است و فعل کثیر
بودن باطل است چه انکثیری میتواند که کشاده باشد
و بیرون کردن آن بسهولت حاصل شود و مثل این فعل
در عرف فعل کثیر نمیگویند با انکه بیرون کردن خاتم از
سائل واقع شد چنانچه از روایت ثعلبی مفهوم میشود
و ایضا چون معلوم شد که این فعل از آنحضرت صادر شده
است و خدای تعالی در مدح او این آیه را نازل گردانیده پس
پس این اعتراض نیز بر خدای تعالی باشد که او مستحق مدح نبوده
تو چرا مدح کردی و جواب اعتراض پنجم انکه خلافت حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه اگرچه بعد از حق آنحضرت نیز اوست
صلی الله علیه و آله بود اما در محال حیوة آن حضرت نیز اوست

ولایت تصرف در امور مسلمانان بود دیگر باشد بعد
صلی الله علیه و آله تصرف فرمودن چنانچه در احادیث
بسیار از طریق خاصه و عامه اطلاق لفظ امیر المؤمنین
و امام المتقین و امام الاولیاء و امام من اطاع الله و اولی
الناس بالناس بر آنحضرت شده است و در بعض اخبار
مذکور است که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله او را امیر
المؤمنین موسوم ساخت سؤال فرمود که این اسم از برای من
در حیوة شما هست پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بلی
در حیوة من تو امیر مؤمنانی و بر تقدیر تسلیم چون وقت
تعیین و بیان منحصر بود در زمان رسول صلی الله علیه
و آله چه بعد از آنحضرت وحی منقطع میشد جایز است
که خدا یعالی نفرماید که ولی و امام شما اوست یعنی در زمان
که با امام و ولی محتاج باشید با مراد از ولی کسی است که
شان او ولایت و امامت است و قرینه از برای این اعتبار

مقام وحال میتواند بود و امر درین سهل است وجواب غیر امر
شتم بر کسی که اندك وقوفی و معرفتی باسلوب کلام دارد
باشد ظاهر و واضح است چه هرگاه کسی بگوید یفعل فلان
کذا و هو ضاحك او قائم او قاعد بغیر از معنی حالیتین چیزی
دیگر مبادر و مفهوم نمیشود و همچنین مبادر از رکوع
معنی خودش است و معنی خضوع و خشوع در اطاعت شرعی
مبادر نمیشود پس حمل کردن بران بی دلیل جایز نباشد و
ایضا معلوم شد که باجماع این آیه در وقت تصدق انحضرت
در حالت رکوع نازل شد پس این احتمال را مجالی نخواهد بود
و شناعت امثال این تشکیکات بر کسی که اندك شعوری
و بصیرتی دارد ظاهر و لایح است و اعتراض هفتم از غرایب
چه هرگاه ثابت شد که آیه شریفه در شان حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه نازل شد و مراد از لفظ
الذین آمنوا انحضرت است و منطوق آیه حصر ولایت و

امامت است در خدای تعالی و رسول و انحضرت انتفاء آن
دیگران ثابت میشود و این بسیار ظاهر است و از جمله
دلایل امامت انحضرت از قرآن آیه اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول و اولی الامر منکم است برای انکه مراد از اولی
الامر حضرت امیر المؤمنین و اولاد معصومین اوست
صلوات الله علیهم و دلیل بر این انکه غیر ایشان باتفاق
معصوم نیستند و خدای تعالی امر باطاعت غیر معصوم
نمیکند برای انکه قبیح است و ایضا اگر معصوم نباشد
لازم اید که اطاعت و مخالفت اولی الامر هر دو واجب باشد
چه در معصیت مخالفت کردن واجب باشد پس اگر ائمه
معصومین صلوات الله علیهم مراد نباشد لازم اید
که خدای تعالی امر فرموده باشد باطاعت جماعتی که
در خارج وجود ندارند و همچنین آیه و کونوا مع الصادقین
دلیل است بر امامت ایشان زیرا که خدای تعالی امر فرموده

و اوبان این نصوص از شیعه امامیه در کثرت عدد در هر
طبقه از طبقات و زمانی از ازمنه با تفرق و انتشار ایشان
در بلاد و امصار و علم اجمالی ایشان در امکانی از امکنه
بحدی بوده و هستند که هیچ عاقلی تجویز نمیکند اتفاق
و تواطی ایشان را بر کذب و اختلاق مانند علمی که حاصل است
بوجود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و دعوی نبوت
او و بودن قرآن معجزه او و سایر ضروریات چه هر که تتبع
و تصانیف علمای امامیه میکند و بر کثرت علما و
و مصنفین ایشان در جمیع ازمنه و امکنه مطلع
میشود او را علم یقینی بهم میرسد بتحقیق این نصوص بحیثی
که علم آن در نظرش ممتنع خواهد بود و آنچه مخالف این
اند که اگر نصی متواتر میبود میبایست که مادهٔ علم بآن حاصل
شود باطل است زیرا که اگر ایشان تتبع کتب و رؤوس ناقلین و
مصنفین شیعه میکردند و بر کثرت و انتشار ایشان

بلدان و امصار و نواحی [illegible] قطع میکشند بیشتر
علم قطعی حاصل میشد با آنکه در حصول علم از حد تواتر
اخبار شرط است که ذهن سامعین از اعتقاد و جزم بنقیض
خبر خالی باشد والا افادهٔ علم نخواهد کرد مانند جمیع ادلهٔ
نظریه بر مبانی پس طریق استبصار و طلب حق در امثال
این امور آنست که طالب خود را تخلی بطبع و منشاء اصلی
میان طرفین کرداند چنانچه اگر نقیض مذهب و اعتقاد او
که در آن طریق تعصب و عناد بوده و از اسلاف و آبا
و اجداد و اقوام و عشایر اصرار و تصلب بر آن طریقه دانسته
است بر او ظاهر شود بلا تامل و توقف و تعصب انقیاد و
اذعان حق کند بلا بعد از ملاحظه نصوص مذکوره و احوال
رواة و ناقلین و تتبع کتب و مصنفات محدثین و علمای
این مذهب او را علم قطعی حاصل شود و قول ایشان زیبنده
قول یهود و نصاری است در انکار معجزات رسول صلی الله

علیه و آله که اگر معجزات او متواتر میبود میبایست ما را
علم بآن حاصل شود و کافه مردم در معرفت آن متساوی
باشند و آنچه گفته اند که اگر نصی میبود میبایست که از
صحابه خلاف آن واقع نشود و همه اتفاق کنند بر عمل بمقتضای
آن نص و ایضا حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
طلب حق خود مینمود و با ایشان طریق منازعه و مجادله
می پیمود چنانچه در عهد خود با معاویه نمود و حال آنکه آنحضرت
در کمال شجاعت و تهور بود و بنی هاشم و جمله اصحاب او
بودند و حضرت فاطمه زهرا با علو منزلت و رفعت مکان
زوجه او و حسنین صلوات الله علیهما که دو سبط رسول
و سید جوانان اهل بهشت اند فرزندان او بودند و عباس
با کمال قدر عم او و میگفت دست بدن تا با تو بیعت کنم پس
مردم گویند که عم رسول صلی الله علیه و آله بیعت کرد
با پسر عم او و دو کس در امر تو اختلاف نکنند و زبیر با شجاعت

نیز با آنحضرت میبود و شمشیر بر دوش ایشان کشیده و
میگفت بخلافت ابوبکر راضی نیستم و ابو سفیان میگفت
ای اولاد عبد مناف بار راضی شدید با یکدیگر تا بی بر شما
والی و حاکم باشد والله که پر کنم وادی را از سواره و پیاده
و انصار تمام ایشان امامت ابوبکر را کراهت داشتند
و سعد بن عباده که رئیس ایشان و از کبار خزرج بود
و پسرش قیس بن سعد با ابوبکر اصلا بیعت نکردند پس
چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با وجود
این امور منازعه و مجادله ننمود معلوم میشود که آن
حضرت بخلافت و امامت ابوبکر راضی بوده و نصی بر
خلافت او از رسول صلی الله علیه واقع نشده است جواب
از سخن اول آنکه عدم اتفاق صحابه و مخالفت ایشان
دلیل نمیشود بر انتفاء نص چه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله در عبادات از صلوة و صوم و حج و مقدمات صلوة

ریاست نمی پرداختند استبعاد در مجالی نخواهد بود و با قطع
نظر از اینها اجماعی که در قصد مخالفت نص و ابطال امامت
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در آمدند معتبر
بودند بلا خلاف نامثل آن از ایشان ممتنع باشد و کل
امت بخطا نبودند تا خطا بر ایشان جایز نباشد پس فعل ایشان
با ثبوت نص منافاتی نخواهد داشت چه اگر صد کس با
دویست کس یا هزار کس از فساق و یا غیر فساق اتفاق نمایند
مثلا بر شرب خمر و استحلال آن بجز این آشامیدن شراب
مباح نمیشود و اتفاق مذکور دلیل بر عدم نص تحریم
شراب نمیشود و ایضا اگر نص رسول صلی الله علیه و آله
مانع مخالفت اصحاب میبود میبایست که در جمیع انحاء
طریق ولی مانع باشد و امتثال امر او فرض عین دانسته
نجاوز ننمایند و حال آنکه هنگامی که دوات و کاغذ طلبید
تا از برای ایشان چیزی نویسد که بعد از او گمراه نشوند

مخالفت نمودند و چون اسامة بن زید امیر لشکر گردانید
و ابو بکر و عمر و عثمان و جمعی را از صحابه مامور کرد اینکه
مطیع و منقاد او باشند و مبالغه بسیار در تحریر آن
جیش میفرمود و مکرر لعنت میکرد کسی را که تخلف کند
از این لشکر میبایست که مخالفت نکنند و برای اغراض
فاسده خود تمرد ننمایند و بسبب بیعت یوم سقیفه فسادها
احداث نکنند که تا قیامت نتیجه آن باقی باشد و ایضا
انچه در ایام سالفه واقع شده است بمقتضای حدیث
مشهور که عامه و خاصه روایت کرده اند در این امت نیز
واقع میشود حذو النعل بالنعل و از امت موسی علیه
السلام مخالفت هرون بعد از غیبت موسی علیه السلام
واقع شد و نص موسی بر وجوب اتباع هرون و خلافت
او مانع مخالفت قوم نشد با انکه اکثر ایشان هرون را
دوست نمیداشتند و بجان محب او بودند بخلاف این آن

و از لغت رسول
احتراز نمایند

ریاست نمی پرداختند استبعاد در امحالی نخواهد بود و با قطع
نظر از اینها اجماعی که در صدد مخالفت نص و ابطال امامت
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در آمدند معصوم
نبودند بلا خلاف امثال آن از ایشان ممتنع باشد و کل
امت نبودند تا خطا بر ایشان جایز نباشد پس فعل ایشان
با ثبوت نص منافاتی نخواهد داشت چه اگر صد کس با
دویست کس یا هزار کس از فساق و یا غیر فساق اتفاق نمایند
مثلا بر شرب خمر و استحلال آن بجز از این آشامیدنی شراب
مباح نمیشود و اتفاق مذکور دلیل بر عدم نص تحریم
شراب نمیشود و ایضا اگر نص رسول صلی الله علیه و آله
مانع مخالفت اصحاب نمیبود میبایست که در جمیع امور
بطریق اولی مانع باشد و امتثال امر او را فرض عین دانسته
نجاوز ننمایند و حال آنکه هنگامی که دوات و کاغذ طلبید
تا از برای ایشان چیزی نویسد که بعد از او گمراه نشوند

مخالفت نمودند و چون اسامة بن زید امیر لشکر گردید
و ابو بکر و عمر و عثمان و جمعی را از صحابه مامور کرد اینکه
مطیع و منقاد او باشند و مبالغه بلیغ در تجهیز آن
جیش میفرمود و مکرر لعنت میکرد کسی را که تخلف کند
از این لشکر میبایست که مخالفت نکند و برای اغراض
فاسدهٔ خود تمرد ننمایند و بسبب بیعت بیشومه فارغا
احداث نکنند که تا قیامت نتیجهٔ آن باقی باشد و ایضا
انچه در ایام سالفه واقع شده است بمقتضای حدیث
مشهور که عامه و خاصه روایت کرده اند در این امت بنی
واقع میشود حذو النعل بالنعل و از امت موسی علیه
السلام مخالفت هرون بعد از غیبت موسی علیه السلام
واقع شد و نص موسی بر وجوب اتباع هرون و خلافت
او مانع مخالفت قوم نشد با انکه اکثر ایشان هرون را
دوست میداشتند و بجان محب او بودند بخلاف این امت

واز لغت بیعة
احتراز نمودند

وی کند وگفته که از مصالح تغییر و تبدیل آن بود که
خاطر اکثر صحابه از علی علیه السلام گران بود و با لطبع از
انجناب نفاری داشتند بنا بر انکه کم بود از صحابه کسی
که علی علیه السلام بدو برادر و اعمام و اخوال و اقوام و عشائر
او را نکشته باشد و نیز تصلب آنحضرت در دین و در
اجرای اوامر و نواهی الهی و عدم مداهنه او در حدود خدا
و تنفیذ احکام او معلوم همه بود و هیچکس نبیت که
مداهنه و مساهله در این امور مرغوب و مطلوب
او باشد و جماعتی را که غرض دیگر نبود لا اقل این غرض
موجب نها و دن دداظها رحق و تغافل از آن میشد و
نیز وصیت و نص موجب آن بود که امامت مخصوص جماعتی
محصور باشد و اینمعنی موافق طبع مردم نبود چه میخواستند
امامت مانند سلطنت هر کسی و بهر سلسله منتقل تواند
شد و غلبه حب جاه و ریاست در طبایع مردم خصوصیتا

قبایل عرب معلوم است و مخفی نماند که آنچه گفته است
که تغییر ایشان وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر
مصلحتی بود که ایشان میدانستند این لازم نمی آید که ایشان
در آن مصلحت از خدا و رسول عالمتر باشند و بر ایشان
ظاهر شده باشد که بر خدا و رسول مخفی بوده است و این
قول بمخفی کفر است و نزد یکتا بین است آنچه متاخرین ایشان
گفته اند که ایشان مجتهد بودند و نبی نیز مجتهد بود و رای
مجتهد میتواند که مخالف رای مجتهد دیگر باشد و بر
کسی که معنی اجتهاد را در فهمیده است فساد این قول پوشیده
نیست و بطلان آن از غایت وضوح محتاج بتطویل نیست
و اگر چنین باشد این شریعت اختصاص بخدا و رسول نخواهد
داشت و عمر شریک خدا و رسول خواهد بود در وضع سنت
و قانون شرع و ملت بلکه احتیاج بوجود رسول نخواهد
بود چه هر کس برای خود هر چه خواهد میتواند کرد و از جمله

چنرمانی که دفع استبعاد منکور میکند احادیث اند
صحابه است که عالم علماء اهل سنت در کتب حدیث خود
نقل کرده اند مثل بخاری و مسلم و حمیدی که از مشاهیر
محدثین ایشانند و بر احادیث ایشان اعتماد دارند و ملخص
مضمون بعضی از آنها با تعدد طرق و اختلاف الفاظ آنها
انهاست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که
در قیامت من بر کنار حوض خواهم بود و جماعتی از اصحا
من خواهند آورد که مستحق عذاب الهی باشند و امر فرمایند
که ایشان را بدوزخ برند من خواهم گفت خداوندا این جماعت
اصحاب منند پس قابلی گوید که تو نمیدانی که ایشان چه
کرده اند بعد از تو ایشان از اول زمانی که تو از ایشان
مفارقت کرده از دین برگشتند و کافر شدند اینست
خلاصه بعضی از آن اخبار و باقی نزدیک است باین و بر
هر تقدیر ظاهر است که ارتدادی که از اول زمان مفارقت

پیغمبر صلی الله علیه و آله واقع شد از صحابه نبود مگر بایه
نصر بر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و غصب
حق او و منافع شدند او را از مقامی که خداوند رسول برای او
مقرر فرموده بودند و خدای تعالی دین خود را بآن کامل
گردانیده بود چنانچه در روز غدیر فرمود الیوم اکملت لکم دینکم
و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و بدانکه
در اول وهله اگرچه خطائی از اکثر صحابه بسبب بیعت
واقع شد لیکن بسیاری از ایشان بعد از ملاحظه نصوص
امامت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بخدمت
آنحضرت شتافتند و نادم رجوع کردند چه ایشان را در اول
امر بسبب ازدحام خلق و اجتماع جمعی که بظاهر از اخیار
صحابه بودند بر اقوال و افعال ایشان اعتماد میکردند
شبهه عارض شد که شاید حکم وصیت آنحضرت منسوخ
شده باشد و مصلحت اسلام در خلاف آن باشد و چون

برطرف شود و شریعت برهم خورد غرض از ملاقات بیعت
عبد مناف تهیج فتنه و آشوب و هلاک و استیصال
مسلمانان بود تا مطلوب او حاصل شود و باطمینان
ما طن کفر و شرارت باطنی را اظهار کند و التفات بقول عباس
نفرمود برای انکه امر آنحضرت موقوف بر بیعت نبود بلکه
بامامت او نص صریح ثابت و محقق بود و بیعت عباس از
از نفر رسول صلی الله علیه و آله نبود هرگاه مخالفت
نفرمودند به بیعت عباس چه التفات میکردند با انکه
آن بیعت سبب تمکین مخالفین میشود در اعتبار خیار
و بیعت برای انعقاد امامت وجه دویم انکه منازعه و
مجادله موقوف بود بر وجود انصار و اعوان و چون جماعتی
که با آنحضرت موافقت مینمودند بعد از ندک بودند و قوت
مقاومت و معارضه با ایشان نداشتند لهذا از ترک
مقاتله نمود و آنحضرت اگرچه در کمال شجاعت بود مانا بکنی

بمعونت معدودی از اصحاب با سیاستی از قبایل اعراب
چه نتوانکرد و در دین عجزی و ضعفی آنحضرت را لازم نمی آید
و آنحضرت اگرچه بطریق اعجاز میتوانست بر ایشان غالب
آید لیکن بر انبیا و اوصیا لازم نیست که بطریق خرق
عادت افنای خصم خود کنند بانکه مصلحت در فنای
اصحاب و نفرین کامل نبود و مؤید این معنی است حدیثی که
منقول شده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بعد از شرح و بیان وقایعی که بعد از او واقع میشد
فرمود که یا علی اگر اعوان و انصار از برای خود بیابی با ایشان
مقاتله کن و الا صبر کن تا زمانی که بمن برسی در حالتی که
مظلوم باشی وجه سیم انکه بر حضرت امیر المؤمنین ع
واجب نبود منازعه و مخاصمه با قوم و طلب حق خود
بقصد حروب و احداث فتنه و آشوب بلکه بر قوم اجماعی
و انقیاد او لازم و واجب بود و بر آنحضرت زیاده از این

بنود که امتناع از این امر ننمایند و اکراه او را مانع نشوند تا
آن شود چه امر امامت و خلافت منصبی است از خدا یتعالی
و بر خدا و رسول تعیین شخصی که قابل آن باشد لازم است
و بر امام واجب است که قبول این منصب کند و در مبالغه در
اظهار شأن خود کند اگر ظاهر نباشد و بر اظهار آن
مفسدهٔ مترتب نشود و بر رعیت طلب معرفت امام واجب
است و بعد از معرفت وجوب اطاعت و انقیاد او
و چون اظهار و تعریف امام از حضرت خیر الانام صلی الله
علیه و آله بامر الهی بتکرار منصوص بفعل آمده و نخست
توطین نفس بر تحمل بشاقّ امامت و مباشرت نموده بود
بمثابهٔ خلوص مسارعت و مبادرت باذعان امامت
او و توجه بخدمت حضرت و امتثال اوامر و اطاعت
احکام او واجب بود نه واکذاشتن او و مشغول بتعیین
خلیفه شدن و مخالفت نص پیغمبر صلی الله علیه و آله

نمودن پس آنچه بر خدا و رسول امام لازم است بعمل آمده بود
دیگر بر امام لازم نباشد که با ایشان محاربه و منازعه
نماید و تقصیر و تفریط از جانب رعیت واقع شده
از طرف امام و احضرت از نزل واجب و اهمال آن منزه
و مبرا بود بوجه از بعض فضلا گفته است و این معنا
نیست زیرا که با اقتدار و تمکن چنانچه بر رسول صلی الله
علیه و آله جهاد با کفار واجب بود بر امام نیز واجب
است و اکثر اوانت که محاربه و منازعه با علماء انصار
و اعوان لازم نیست این کلام اگرچه صحیح است لیکن بوجه ثانی
راجع میشود و وجه دیگر نخواهد بود و وجه چهارم
آنکه احضرت بمقتضای وصیت رسول صلی الله علیه
و آله محاربه نفرمود چنانچه منقول است که با عمر فرمود
اگر وصیت محمد صلی الله علیه و آله سبقت نکرده بود
هر آینه میدانستی که کدام یک از ما و شما مغلوب میبود

الفاظ آن خطبه صریحست در علم بقضای آنحضرت
بخلافت ایشان چنانچه قابل تاویل نیست و علم بعین
آنحضرت که فی الجمله مسلم است بیش مخالفین دلیل
واضحست بر کرامت امامت و بل بطلان آن زیرا که معرفت
امام و تصدیق امامت او در همه وقت واجب است چنانچه
حدیث من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة
دلالت بر آن میکند چه آدمی را مردن در همه وقت جایز
و از آن ایمن نیست پس معرفت امام در همه وقتی لازم باشد
بنا بر این لازم آید که آنحضرت مدتی بر باطل باشد
نشناختن امام خود و تصدیق نکردن بامامت او و این
باتفاق باطل و حدیث علی مع الحق و الحق معه لن یفترقا
حتی یردا علی الحوض که عامه و خاصه بطرق متعدده
روایت کرده اند مکذب آنست و از اینجا معلوم میشود که
دعوای اجماع مخالفین بر خلافت ابو بکر باطل و فاسد

و آنرا برای تلبیس و فریب دادن عوام کفته اند زیرا که اجماعی
که حجت میباشد باتفاق و اجماعی که اجماع را حجت میدانند
آنست که جمیع امت بر امری از امور دینشان واحد اتفاق
نمایند و این در خلافت ابو بکر در سقیفه بنی ساعده بی
شبهه واقع نشد چه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
که افضل و اجل امت بود در این اتفاق داخل نبود بلکه جمیع
بنی هاشم و بسیاری از اهل مدینه در اول امر واقف نبودند
و در سقیفه حاضر نبودند و بعد از انعقاد بیعت ایشان
بر ان مطلع شدند و بعضی را خوف و تقیه مانع انکار
میشد و بر تقدیری که اهل مدینه در زمان واحد
اتفاق نموده باشند بر این اتفاق اعتمادی نخواهد بود
زیرا که ایشان کل امت نبودند و هیچ دلیل ثابت نشده است
که اتفاق بعض امت در فرعی از فروع فقه حجت باشد
چه جای آنکه در اصول دین حجت تواند بود با آنکه در حجیت

اصل اجماع و شروط آن خلاف بسیار کرده اند چنانچه در
کتب اصول مذکور است و آن شروط در اتفاق مذکور نبود
و از این جهت است که محققان علمای اهل سنت مثل خواجه
رازی و قاضی عضد و غیر ایشان حجت امامت ابوبکر را
بیعت مذکور ندانسته اجماع و بعضی گفته اند که بیعت یکس
یا دو کس از برای انعقاد امامت کافی است و بطلان این قول
بر هیچ عاقلی مخفی نیست و چگونه بیعت کسی که علم غیب
او معلوم و نفاق و کفر باطنی او مجوز و محتمل باشد و شاید
غرض او تخریب دین و هدم اساس مذهب و ملت باشد
و لااقل میتواند بود که مقصود او حصول اغراض دنیویه
و وصول بریاست و امارت باشد و مصلحت اسلام و
مسلمین منظور او نباشد و ممکن است که از روی خطای در
رای و تدبیر واقع شده باشد حجت تواند بود بر اهل شرق
و غرب تا انقراض عالم و کافه مردم را تصدیق و انقیاد

لازم باشد و عمر میگفت چنانچه اولیای او فنا کرده اند
که بیعت ابوبکر ناگاه بود و بی تامل و مبادیه خدای تعالی
مسلمانان را از شر آن بیعت نگاه دارد و اگر کسی خواهد که مثل
آن بیعت را تفعل کند او را بکشید و بنابر همین بطلان
امثال این ترهات بر کسی که ادنی بهره از عقل و شعور
داشته باشد بسیار واضح و ظاهر است

ذکر بعض نصوص جلیه که در کتب اهل سنت نیز مذکور
است و ذکر بعضی از کتب و مصنفات ایشان که اشتمال
بر آن نصوص دارد و غرض از ذکر این اخبار با عدم احتیاج
بر آنها بسبب تواتر نص جلی نزد شیعه آنست که ظاهر
شود که انکار اهل سنت نص جلی را بر امامت آنحضرت
از روی عناد و بغض اهل بیت است از آن جمله احمد بن حنبل
که از جمله ائمه اربعه ایشانست در مسند خود نقل کرده
است باسناد از سلمان فارسی رضی الله عنه که گفت

علیه جواب نیفرمودند انگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود آنت یعنی تو برادر و وزیر و ولی و وارث و وصی و
خلیفه منی بعد از من پس قوم برخواستند و با ابو طالب
گفتند برو و اطاعت پسر خود کن که او را بر تو امیر کردانید
و ابن مغازلی شافعی و خطیب خوارزمی باسناد خود از
ابو ذر غفاری رضی الله عنه روایت کرده اند که رسول
صلی الله علیه و آله فرمود من ناصب علیا الخلافة بعدی
فهو کافر و قد حارب الله و رسوله و من شک فی علی فهو
کافر یعنی هر که با علی بعد از من دشمنی ورزد و منازعه
کند در خلافت پس او کافر است و چنانست که بتحقیق که
با خدا و رسول محاربه کرده باشد و هر که شک کند در علی
یعنی در خلافت او یا در فضیلتی از فضایل او پس او کافر است
و محمد طالبی در کتابی که نزل الثابرین و محمد بن
یوسف گنجی شافعی در کتاب کفایة الطالب و خطیب

خوارزمی در کتاب مناقب روایت کرده اند از ابو ایوب غفاری
که گفت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که سیکون
من بعدی فتنة فاذا کان ذلک فالزموا علی بن ابی طالب
فانه الفاروق بین الحق و الباطل یعنی زود باشد که بعد
از من فتنه حادث شود پس هر گاه واقع شود تابع شوید
علی بن ابی طالب را و از او مفارقت مکنید بدستی که
او ست فرق کننده میان حق و باطل و در کتاب نزل
الثابرین زیاده از اینست فرمود فانه اول من یرانی و اول
من یصافحنی یوم القیمة و هو الصدیق الاکبر و هو فاروق
هذه الامة یفرق بین الحق و الباطل و هو یعسوب المؤمنین
و المال یعسوب المنافقین یعنی بدستی که او اول کسی است
که در روز قیامت مرا ببیند و با من مصافحه کند و او
صدیق اکبر است یعنی افضل است از جمیع صدیقان و او
فاروق این امت است فرق میکند میان حق و باطل و

او پادشاه مؤمنان است و مالک دین منافقان است و
حافظ ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیا روایت کرده است
که رسول صلی الله علیه و آله خطاب کرد با علی علیه السلام
و فرمود که مرحبا بسید المسلمین و امام المتقین مرحبا
بسید مسلمانان و امام و پیشوای پرهیزکاران و ابو نعیم
در حلیه و خطیب خوارزمی در مناقب روایت کرده اند
از انس بن مالک که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
بعد از انکه آب از جهت وضو طلبید و بعد از وضو
دو رکعت نماز گذارد با انس اول من یدخل علیک من هذا
الباب امیر المؤمنین و سید المسلمین و قائد الغر المحجلین
و خاتم الوصیین قال انس فقلت اللهم اجعله رجلا من الانصار
و کهلا من ذجاء علی صلوات الله علیه و آله فقال من هذا
یا انس فقلت علی فقام مستبشرا فاعتنقه ثم جعل یمسح عرقه
وجهه بوجهه و یمسح وجه علی علیه السلام بوجهه فقال

علی علیه السلام یا رسول الله رایتک صنعت بی ما صنعت
قبل و انت تؤذی عنی و تسمعهم صوتی و تبین لهم ما اختلفوا
فیه من بعدی ای انس اول کسی که بر تو داخل میشود از این
در پادشاه مؤمنان و سید مسلمانان و پیشوای سفید
رویان و سفیدست و پایان یعنی مؤمنان که در دنیا
وضو میسازند و در قیامت روها و دستها و پایهای
ایشان لامع و روشن است و آخرین اوصیاست یعنی
اوصیای پیغمبر انس گفت من دعا کردم و گفتم خداوندا
این شخص را مردی گردان از انصار یعنی چنان کن که مردی
از انصار بیاید تا این فخر و شرف از برای ایشان باشد
و این دعا را از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پنهان
کردم تا گاه علی بن ابی طالب صلوات الله علیه آمد و
بیرون در ایستاد رسول صلی الله علیه و آله پرسید که
کیست انکه آمده است گفتم علی علیه السلام پس رسول

الوصيين واولى الناس بالنبيين اذ طلع علي بن ابي طالب
عليه السلام فقال رسول الله صلى الله عليه واله
اللهم والِ اللهم والِ فقام فجلس بين يدي رسول الله
صلى الله عليه واله فاخذ رسول الله صلى الله عليه
واله يمسح العرق من جبهته ووجهه ويمسح وجه علي بن
ابي طالب عليه السلام ويمسح العرق من وجه علي ويمسح به
وجهه فقال علي يا رسول الله نزل فيّ شيء قال ما ترضى
ان تكون مني بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي
انك اخي ووزيري وخير من اخلف بعدي تقضي ديني و
تنجز موعدي وتبين لهم ما اختلفوا فيه من بعدي وتعلمهم
من تاويل القرآن ما لم يعلموا وتجاهدهم على التاويل كما
جاهدتهم على التنزيل انس بن مالك گفت روزي نزد رسول
صلى الله عليه واله بودم آنحضرت فرمود درين ساعت
داخل ميشود سيد مسلمانان و امير مؤمنان و بهترين

اوصياء پيغمبران و سزاوارترين مردمان به پيغمبران گفت
حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه داخل شد پس
رسول صلى الله عليه واله از براى او دعا كرد كه خدايا
او را دوست دار يا نصرت ده او را يا هر كه را كه او را دوست
دارد يا نصرت دهد پس علي عليه السلام نزد رسول
صلى الله عليه واله نشست و آنحضرت عرق از پيشاني
خود بر ميداشت و بر روى علي بن ابي طالب صلوات الله
عليه ميماليد و باز عرق از روى علي بن ابي طالب
صلوات الله عليه بر ميداشت و بر روى خود را بآن مسح
مينمود حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه پرسيد
كه يا رسول الله آيا چيزى در شان من نازل شده است
فرمود آيا راضى نيستى كه باشى تو از من بمنزله هرون از
موسى الا آنكه بعد از من پيغمبرى نيست و اگر نه تو آن ميبودى
تو برادر و وزير منى و بهترين كسانى كه بعد از خود ميگذارم

فضا میکنی دین مرا و وعدهای مرا انجاز میکنی یعنی بوفوع
می آوری بیان میکنی از برای امت من چیز را که ایشان در
آن اختلاف کنند و تعلیم میکنی ایشان را از تاویل قرآن انچه
انکار کنند و با ایشان جهاد میکنی بر تاویل قرآن چنانکه
من جهاد کردم بر تنزیل قرآن و این مردویه در کتاب مناقب
خود از ابن عباس روایت کرده که دخل علی علی رسول الله
صلی الله علیه و آله و عند عایشة و جلس بین رسول
الله صلی الله علیه و آله و بین عایشة فقالت ما کان لک
مجلس غیر فخذی فضرب رسول الله صلی الله علیه و آله
علی ظهرها و قال له لا تؤذینی فی اخی فانه امیر المؤمنین
و سید المسلمین و قائد الغر المحجلین یوم القیمة علی الصراط
فیدخل اولیاءه الجنة و یدخل اعداءه النار مضمونة
است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر رسول
خدا صلی الله علیه و آله داخل شد و عایشه نزد آنحضرت

بود حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه میان رسول
صلی الله علیه و آله و عایشه نشست پس عایشه گفت
ایا برای نشستن تو جائی نبود بغیر از ران من رسول صلی الله
علیه و آله دست خود را بر پشت آن ملعونه زد و فرمود
بس کن و مرا مرنجان بسبب ایذاء برادر من بدستی که او
امیر مؤمنان و سید مسلمانان و پیشوای غر محجلین
است در روز قیامت بر صراط می نشیند و آن پلی است
که بر روی دوزخ بسته اند پس دوستان خود را داخل
بهشت و دشمنان خود را داخل دوزخ میکرداند و خطب
خوارزمی در کتاب مناقب روایت کرده است باسناد
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود لما اسری
بی الی السماء ثم من السماء الی سدرة المنتهی و وقفت
بی الی السماء ثم من السماء الی سدرة المنتهی و وقفت
بین یدی رب عز و جل فقال لی یا محمد قلت لبیک و سعدیک
قال قد بلوت خلقی فایهم رایت اطوع لک قلت ربی علیا

وبنت این فضیلت برای هیچکس بعد از وی یا محمد علی
راب هدایت است و امام هر کس که اطاعت کند مرا و
اوست کلمه که لازم گردانیده ام آنرا بر متقیان مانند
کلمه توحید که ایمان بدون آن حاصل نمیشود هر که او را
دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته باشد و هر که
دشمنی کرده باشد با او دشمنی کرده باشد با من یا محمد ویرا
باین خبر بشارت ده رسول صلی الله علیه و آله فرمود
گفتم خداوندا و برا بشارت دادم او گفت من بنده خدایم
و در قبضه قدرت او کرم را عقوبت کند بسبب گناهان
من باشد و او هیچ ظلم نکرده باشد و کرم تمام کند از برای
من آنچه وعده فرموده است او خداوند و مولای منست
پر کنم خدایا دل او را از زنگ او ناس بشریت جلاده و ایمانرا
سبب ارتیاح و انبساط او گردان فرمود بدستی که چنین
کرده و بکرا او را مخصوص میگردانم ببلائی که مخصوص

نگردانیده ام بآن هیچکس را از دوستان خود گفتم پروردگارا
من علی برادر و انیس منست این بالا را از او بگردان فرمود
که در علم من سابق شده که او مبتلی و ممتحن است و اگر
علی نمیبود شناخته نمیشد مخصوصان من و دوستان
من و دوستان پیغمبران من و ابن مردویه باسناد خود از
ابو سعید خدری از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت
کرده است که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم
و گفتم لکل نبی وصی فمن وصیک فسکت عنی فلما کان
بعد ثلاث رآنی فقال یا سلمان فاسرعت الیه و قلت لبیک
قال لتقام من وصی موسی قلت نعم یوشع بن نون قال لم قلت
لانه اعلمهم یومئذ قال فان وصیی و موضع سری و خیر
من اخلف بعدی تنجز موعدی و یقضی دینی علی بن ابی طالب
یعنی از برای هر پیغمبری وصی و قایم مقامی هست پس وصی
تو کیست آنحضرت جواب نفرمود بعد از زمانی مرا دید

فرمود یا سلمان گفتم لبیک فرمود که میدانی که وصی موسی
علیه السلام که بود گفتم یوشع بن نون فرمود که چرا یوشع را
وصی خود گردانید گفتم برای انکه در آنوقت عالمترین امت
موسی بود فرمود که بدرستی که وصی و قایم مقام من
و محل اسرار من و بهترین کسانی که وامیگذارم بعد از
خود که بجای آورد وعدهٔ مرا و قضا کند دین مرا علی بن
ابی طالب است و این حدیث دلیل است بر اینکه وصی
و قایم مقام پیغمبر میباید که اعلم امت او باشد و انکه
علی بن ابی طالب صلوات الله علیه اعلم این امت است
و ایضاً در مناقب ابن مردویه روایت کرده شده است
از انس بن مالک از سلمان رضی الله تعالی عنه که گفت
قلت یا رسول الله عمن تاخذ بعدك و بمن تثق قال فنكت
عني حتى سألت عشرا ثم قال يا سلمان ان وصيي و خليفتي
و وزيري و خير من اخلفه بعدي علي بن ابي طالب صلوا

الله عليه يؤدي عني و ينجز موعدي يعني خلافت رسول
صلى الله عليه و آله عرض كردم كه يا رسول الله بعد از تو
از كه اخذ كنيم احكام دين خود را و بر قول كه اعتماد كنيم
جواب نفرمود تا انكه ده بار سؤال كردم پس فرمود يا سلمان
بدرستي كه وصي و خليفه من و وزير و بهترين كساني
كه بعد از خود ميگذارم علي بن ابي طالب است كه از من
ادا ميكند احكام شرع الهي را و بمردم ميرساند او امر
مرا و بجاي مي آورد وعدهٔ مرا و در مناقب خطيب
باسناد از امير المؤمنين صلوات الله عليه مرويست
كه رسول صلى الله عليه و آله فرمود اتاني جبرئيل و قد
نشر جناحيه فاذا في احدهما مكتوب لا اله الا الله محمد
النبي و مكتوب على الاخر لا اله الا الله علي وصي تعجبت
مما جبرئيل و مردوبا لخود را كشاده بود پس ديدم كه در
يكبال او نوشته شده بود لا اله الا الله محمد النبي و در

بلی نو بر وردہ دمانی فرمود من دب شما ام و محمد پیغمبر شما
و علی امیر شما ست و این مردویہ در مناقب از بریدہ روایت
کردہ است کہ گفت امر نا رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ ان
نسلم علی علی بنا امیر المومنین و رسول خدا صلی اللہ علیہ
و آلہ ما را امر فرمود کہ سلام کنیم بر علی علیہ السلام و
گوییم السلام علیک یا امیر المومنین و ایضا در مناقب
ابن مردویہ از سالم غلام امیر المؤمنین علیہ السلام
منقول است کہ گفت ہمراہ آنحضرت بودم در زمینی کہ ملک
وی بود واو زمین را حرث و شخم میکرد ابو بکر و عمر در آمدند
و گفتند السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمۃ اللہ و برکاتہ
پرسیدی از ایشان پرسید کہ شما در حیات رسول صلی اللہ
علیہ و آلہ باین وجہ سلام بر و میکردید و او را امیر المومنین
میخواندید عمر گفت ہو امرنا بذلک یعنی رسول صلی اللہ علیہ
و آلہ ما را امر فرمود باین و گفت سلام کنید بر او با امیر المومنین

و در کتاب کفایۃ الطالب از ابو ذر غفاری رضی اللہ تعالی
عنہ روایت کردہ شدہ است کہ گفت رسول صلی اللہ علیہ
و آلہ فرمود یرد علی الحوض رایۃ علی امیر المومنین و ائمۃ
الغر المحجلین فاقوم و اخذ بید فیبیض وجہہ و وجوہ
اصحابہ یعنی وارد میشود بر حوض کوثر رایت و علم امیر
المومنین و پیشوای غر محجلین پس بر میخیزم و دست او را
میگیرم پس سفید خواهد بود با سفید میشود روی او
و روہای اصحاب او و اخطب خوانی در کتاب
مناقب خود از ابن عباس روایت کردہ است کہ رسول
صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود ہذا علی بن ابی طالب لحمہ من
لحمی و دمہ من دمی و ہو منی بمنزلۃ ہارون من موسی الا انہ
لا نبی بعدی و قال یا ام سلمۃ اسمعی و اشہدی ہذا علی
امیر المؤمنین و سید المسلمین و عیبۃ علمی و بابی الذی
اوتی منہ اخی فی الدنیا و خذنی فی الاخرۃ و معی

استام الاعلی یعنی ابن علی بن ابی طالب است کوشت او
از کوشت من و خون او از خون من است و او از من بمنزلة
هرون از موسی الا انکه بعد از من پیغمبری نیست
و خطاب نمود با ام سلمه که ای ام سلمه بشنو و گواه باش
ابنک علی بن ابی طالب امیر مؤمنان و سید مسلمانان
و محل علم و حکمت منست و در است از برای من که مدینه
علم که از آن در مردمان بمن میرسند و از علم من بهره
میبرند بر ادر منست در دنیا و دوست منست در آخرت
و با من خواهد بود در اعلی درجات بهشت و اخطب خوارزمی
در مناقب خود آورده است که زید بن صوحان را در روز
جمل در حرب عایشه مجروح کرده بودند و در معرکه
بخاک نزع افتاده بود امیر المؤمنین صلوات الله علیه
نزد او آمدند بدو گفت رحمک الله و الله ما عرفتک الا بالله
عالما و بالله عارفا و الله ما فارقتک معک من جهلة و لکنی

سمعت [illegible] ان یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه
و آله یقول علی امیر البرة و قاتل الفجرة منصور من نصره
مخذول من خذله الا و ان الحق معه یتبعه الا فیاوا معه
یعنی بحق خدای که من ترا شناختم سکر عالم بخدا و عارف
بایات خدا و بحق خدا که در خدمت تو جهاد نکردم از
روی جهل و ندانستن فلان و مرتبه تو ولیکن شنیدم
از حذیفه که او گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه
و آله که میفرمود علی امیر نیکوکاران است و کشنده فاجران
و یاری کردگان نصرت کرده شده است از جانب خدا تعالی
هر که او را نصرت کرد و مخذول است هر که ترک نصرت
او کرد و بدانستی که حق با اوست و تابع اوست و از او
جدا نمیشود پس بجانب او توجه کنید و با او سلوک کنید بهر
جانب که او سلوک کند و در کتاب کفایة الطالب و بعد
حافظ ابو نعیم و کتاب اخطب خوارزمی و کتاب وسیلة

من الائمة ومنا مهدي هذه الامة الذي
يصلي عيسى خلفه عيسى ثم ضرب على منكب الحسين فقال من هذا
مهدي الائمة رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود يا فاطمه
سبب كريه توچيست گفت ميترسم كه بعد از وفات تو
يكس شوم وحرمت من ضايع شود رسول الله صلى الله عليه
وآله فرمود اى فاطمه ايا ندانستى كه خداى تعالى بسوى
زمين نظرى كرد واز اهل زمين پدر تو را اختيار كرد تا
پيغمبر باشد بعد از ان نظر كرد نوبت دوم واز روى زمين
شوهر ترا برگزيد وبسوى من وحى فرستاد تا ترا در نكاح
وى در آورم واورا وصى خود كردانم يا فاطمه بسبب لطف
واكرام خداى تعالى ومحبتى كه او راست با تو كردانيد شوهر
تو كسى كه عظيم ترين مردمانست از جهة علم ودانش وافضل
ترين ايشانست از جهت حلم وسابق ترين ايشانست از جهة
اسلام پس حضرت فاطمه صلوات الله عليها خندان و

شاد مان شد پس رسول صلى الله عليه فرمود اى فاطمه
بدانستى كه ما اهل بيت نبوت وطهارت ايم هفت
منقبت وكرامت داده اند كه نداده اند آنها را يكى از اولين
وبميرسد بانها احدى از آخرين بغير از ما پيغمبر ما بهترين
پيغمبرانست وآن پدر تست ووصى ما بهترين اوصياست
وآن شوهر تست وشهيد ما بهترين شهيداست وآن حمزه
عم پدر تست وما كسى كه از براى او دو بال هست
كه پرواز ميكند بآن با الهاء در بهشت هر جا كه خواهد وآن
جعفر برادر تست وآنما است دو سبط اين امت وآنها فرزندان
تو اند امام حسن وامام حسين وآنما است مهدى اين
امت كه عيسى عليه السلام در خلف او نماز كند بعد از
انكه از آسمان نزول كرده باشد وبعد از آن دست مبارك
خود را بر دوش امام حسين صلوات الله عليه نهاد و
فرمود كه از نسل اين مهدى امت خافظ ابو نعيم و

صاحب کفایه شش خصلت روایت کرده اند و ذکر جعفر
اختیار کرده اند و در کتاب وسیله صلوة عیسی علیه السلام
تا آخر حدیث مذکور نیست و مخفی نیست که این حدیث
دلالت میکند بر اینکه خدای تعالی حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه را در نوبت دویم از جمیع اهل زمین
برگزید چنانچه رسول الله صلی الله علیه و آله در نوبت
اول از جمیع اختیار نمود پس او بعد از پیغمبر صلی الله علیه
و آله فاضلتر و کاملتر در جمیع صفات کمال از کل بشر
خواهد بود چنانچه در حدیث مشهور که خاصه و عامه
بطریق متعدده روایت کرده اند واقع است و از قول پیغمبر
صلی الله علیه و آله علی خیر البشر فمن ابی فقد کفر یعنی
علی بهترین افراد بشر است و هر که این را انکار کند و تصدیق
بآن نکند تحقیق کافر است و حدیث دیگر که اخطب خوارزمی
و غیر او روایت کرده اند از ابو سعید خدری که رسول ص

فرمود که علی خیر البریة یعنی علی بهترین خلق است و صاحب
وسیله و خطب خوارزمی از عبد الله بن مسعود روایت
کرده اند و روایت وسیله اینست قال کنت مع رسول الله
صلی الله علیه و آله فتنفس فقلت یا رسول الله ما شانک
قال یا ابن مسعود نعیت الی نفسی قلت فاستخلف قال من
قلت ابا بکر قال فسکت ساعة ثم تنفس فقلت ما شانک
قال نعیت الی نفسی فقلت له استخلف قال من قلت عمر قال
فسکت حتی ذهب ساعة ثم تنفس فقلت ما شانک
قال نعیت الی نفسی فقلت له استخلف قال من قلت علی بن
ابی طالب قال اما والذی نفسی بیده لئن اطاعوه لیدخلن
الجنة اجمعون ابن مسعود گوید که تا حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بودم آنحضرت آهی سرد بر کشید
گفتم یا رسول الله حال شما چیست فرمود خبر وفات
مرا داده اند گفتم کسی را خلیفه خود گردان فرمود گر خلیفه کنم

والنجم اذا هوی از ابن عباس روایت کرده است که گفت
با جماعتی از جوانان بنی هاشم نزد پیغمبر صلی الله علیه و
آله نشسته بودیم که ستاره از آسمان فرود آمد رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که این ستاره در منزل هر کس
فرود آمد باشد او وصی و قایم مقام منست بعد از من
پس جوانان بنی هاشم برخواستند و نظر کردند دیدند
که در منزل علی علیه السلام فرود آمد پس قایلی گفت
یا رسول الله تو محبت علی کراهت شدی خدای تعالی
این آیه را فرستاد والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما
غوی الی قوله و ما هو بالأقوی الاعلی و ابو بکر بن مردویه
که از مخالفین اهل البیت است باسناد از ابوذر غفاری
رضی الله عنه روایت کرده است که گفت دخلنا علی رسول
الله صلی الله علیه و آله فقلنا من احب اصحابک الیک
و اذا کان امر کنا معه قال هذا علی اقدمکم سلما و اسلاما

یعنی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شدیم پرسیدیم
محبوب ترین اصحاب نزد تو کیست که اگر امری حادث شود و
واقعه روی دهد ما با او باشیم و مخالفت او نکنیم فرمود
این علی بن ابی طالب که سابق ترین شماست از جهة اسلام
و اطاعت دین حق و ایضا ابن مردویه از ام سلمه رضی الله
عنها روایت میکند که مولائی داشتم که از کوچکی تربیت
من کرده بود و حق بسیار بر من داشت و او دشمن علی
علیه السلام بود و چنان بود که هیچ نمازی نمیگذارد
مگر انکه بعد از آن سب علی علیه السلام میکرد من
با او گفتم ای پدر چه چیز تر از سب علی و عداوت او بیاورد
گفت برای انکه او عثمان را کشته است و در خون او شریک
گفتم اگر نه آن میبود که تو مولا و مربی منی و نزد من بمنزله
پدری نزار از سرود ازی که پیغمبر صلی الله علیه و آله سپرده
است خبر نمیدادم بنشین تا تو را حدیث کنم از علی بن

ابی طالب علیه السلام و ایچه دیده ام آنرا بچشم خود روزی
از روزها که نوبت من بود رسول صلی الله علیه و آله با
علی علیه السلام در حجره من انکشتان دست یکدیگر
دیگر آورده و دست بر دوش او گذاشته با من گفت یا
ام سلمه لحظه از حجره بیرون رو و خانه را بجهت ما خلوت
کن من بیرون رفتم و ایشان پیش هم نشسته مشغول راز
گفتن شدند و من از ایشان نزدیک میشنیدم و سخن میفهمیدم
ایشان با یکدیگر راز میگفتند تا نزدیک شد که از روز
نصفی بگذرد پس من بلد حجره رفته گفتم السلام علیکم
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود داخل مشو و بجائی
که بودی باز گرد من باز گشته صبر کردم تا وقت زوال و
ایشان با یکدیگر راز میگفتند بار دیگر بر در حجره آمده
گفتم السلام علیکم رسول صلی الله علیه و آله همان سخن
سابق را اعاده فرمودند برگشتم و لحظه دیگر مکث نموده

با خود گفتم پیش بین شد و الحال بنا از بیرون میرود پس از این
روز که نوبت من است میگذرد و من از صحبت رسول صلی الله
علیه و آله بهره نخواهم برد و آن روز تا زوال چندان نزد من
دراز نموده که هرگز روزی از آن دراز تر ندیده بودم پیش
رفتم و گفتم السلام علیکم حضرت فرمودند داخل شو من
داخل شدم و علی علیه السلام دست خود را بر زانوی پیغمبر
صلی الله علیه و آله نهاده بود و دهن را نزدیک گوش
مبارک او داشته و آنحضرت نیز دهن مبارک خود را
نزد گوش امیر المؤمنین صلوات الله علیه داشته و با هم
راز میگفتند پس چون من داخل شدم علی صلوات الله علیه
روی خود را بطرف دیگر کرده برخواست و بیرون رفت
آنگاه رسول صلی الله علیه و آله مرا برد امن مبارک خود
نشانده با من لطف و مهربانی بسیار اعاده نمود و گفت
یا ام سلمه مرا معذور دار و ملامت مکن بدرستیکه

میکردم تا نورا حاضر کرداند بنشین و با من بنماز و انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود بدرستی که بهشت مشتاق است
بدیدن چهار کس از امت من هیبت آنحضرت مانع شد
از آنکه بپرسم که ایشان کیستند نزد ابوبکر آمدم و
گفتم رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بهشت مشتاق
چهار کس است از امت من از وی بپرس که ایشان کیستند
گفت میترسم که من از ایشان نباشم و قبیله من مرا
سرزنش نمایند پس پیش عمر آمدم و گفتم تو از رسول بپرس که
آن چهار نفر کیستند او نیز گفت میترسم که من از ایشان
نباشم و قبیله من مرا سرزنش نمایند پس پیش عثمان رفتم
او نیز چنین گفت پس نزد علی بن ابی طالب صلوات الله
علیه آمدم و او نخلستان خود را آب میداد گفتم رسول
صلی الله علیه و آله فرمود بهشت مشتاق چهار کس

از امت من از او بپرس که ایشان کیستند فرمود که والله
سؤال خواهم کرد اگر من از ایشان باشم حمد و شکر خدای
تعالی بجای خواهم آورد و اگر از آن چهار کس نباشم از
خدا تعالی درخواست میفرمایم که مرا از ایشان گرداند و
ایشان را دوست خواهم داشت پس با او نزد رسول صلی الله
علیه و آله آمدیم دیدم که سر مبارک آنحضرت در
دامن دحیه کلبی بود چون دحیه علی علیه السلام را
بدید بتعظیم او برخواست و بروی سلام کرد و گفت بگیر
سر پسر عم خود را یا امیر المؤمنین بدستی که تو از من
سزاوارتری با و پسر رسول صلی الله علیه و آله بیدار شد
و سر وی در دامن علی علیه السلام بود فرمود یا آبا الحسن
نیامدی نزد من مگر برای حاجتی گفت بلی و مادرم
فدای تو باد یا رسول الله آمدم و سر تو در دامن دحیه
کلبی بود چون مرا دید برخواست و گفت بگیر سر پسر عم خود

و در دامن خود گذار بدستی که تو سزاوار تری بآن از من
یا امیر المؤمنین پس رسول صلی الله علیه و آله فرمود
او را شاخی گفت او در حبشه کلبی بود رسول صلی الله
علیه و آله فرمود او جبرئیل بود پس گفت بپدر و مادرم
فدای تو باد یا رسول الله ترا خبر داد که تو فرمودی
بهشت مشتاق چهار کس است از امت من ایشان کیستند
پس رسول صلی الله علیه و آله بدست مبارک خود
بسوی وی اشاره نمود و فرمود تو و الله اول ایشانی تو
و الله اول ایشان علی علیه السلام گفت بپدر و مادرم
فدای تو باد سه دیگر کیستند فرمود که مقداد و سلمان
و ابوذر و بسند دیگر از ابن عباس روایت کرده است که
گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله در صحن خانه بود
و سر مبارک او در دامن دحیه کلبی بود پس علی ع
داخل شد و گفت السلام علیک چگونه صبح کردی رسول خدا

صلی الله علیه و آله دحیه گفت بخیر و سلامت بدست
که من تو را دوست میدارم و بدستی که تو را مداحی و
منقبی هست آنرا بتو میگویم تو امیر مؤمنان و پیشوای
غر محجلین و سید اولاد آدم بعد از پیغمبران لواء حمد
در روز قیامت بدست تو خواهد بود بر اندازه لواء او و
شیعه تو را با محمد و اتباع او بسوی بهشت بخصوص که
رستگار شد کسی که دست توئی بدامن تو زد و خاسر
و شقی شد کسی که از تو دوری اختیار کرد دوستان
محمد دوستان تو اند و دشمنان محمد دشمنان تو اند
نخواهد رسید بایشان شفاعت محمد صلی الله علیه
و آله نزدیک آنی ای برگزیده خدا و رسول خدا صلی الله
علیه و آله در دامن خود گذار پس سر مبارک آنحضرت را
در دامن او نهاد پس رسول صلی الله علیه و آله بیدار شد
فرمود این چه آواز بود که میشنیدم علی علیه السلام و

ومقام مرا در سال تا آنکه کرده باشد از بسیاری عبادت
مثل مشاک کند پس خدا را ملاقات کند و او دشمن
آل محمد باشد بیندازد او را خدای تعالی بر رویش در
آتش دوزخ و خطب خوارزمی باسناد خود از ابوذر غفاری
رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا صلی الله
علیه وآله فرمود یا علی هر که مفارقت کند مرا و تابع
نشود بتحقیق که مفارقت کرده باشد خدا را و هر که مفارقت
کند ترا و تابع نشود بتحقیق که مفارقت کرده است مرا و
بدرستی که خود از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت
کرده است که فرمود شبی که مرا باسمان بردند قصری دیدم
از یاقوت سرخ که میدد خشید خدای تعالی وحی فرستاد
درشان علی که او سید مسلمانان و امام متقیان
و قاید غر محجلین است و باسناد دیگر فرمود که در لیلة
الاسرا مرا ببدرة المنتهی بردند پس وحی فرستاد بسوی

من پروردگار من در شان علی به منقبت او امام
متقیان و سید مسلمانان و قاید غر محجلین بحبات
النعیم است و احمد بن حنبل در مسند خود آورده است
از عبد الله بن بریدة از پدرش که رسول صلی الله علیه وآله
دو لشکر فرستاد یکی را بسرداری علی بن ابی طالب علیه
السلام و دیگر خالد بن ولید را تعیین کردانید و فرمود
اگر هر دو لشکر با هم ملاقات کنند امیر هر دو لشکر علی
باشد والا هر کدام بر لشکر خود امیر باشند و هر دو
لشکر با هم ملاقات نمودند و متفرق شده رفتیم بر سر قبیله
از یمن و بعد از مقاتله ظفر یافتیم و اطفال و زنان
ایشان را اسیر کردیم علی علیه السلام از جمله اسیران
زنی را از برای خود اختیار نمود خالد بر و حسد برد و
مکتوبی بر رسول صلی الله علیه وآله نوشت و بمن داد
چون مکتوب را بیاوردم و آنحضرت را اطلاع بهم رسید

دیدم که غضب بروی مبارک آنحضرت ظاهر شد من
برخاسته و گفتم یا رسول الله پناه میبرم بتو از غضب تو
مرا با مردی فرستادی و با طاعت او امر کردی و من
تبلیغ رسالت او کردم پس رسول صلی الله علیه و آله
فرمود لا تقع فی علی فانه منی و انا منه و هو ولیکم بعدی
یعنی در امر علی چیزی مکوی و او را مذمت مکن بدرستی
و تحقیق که او از منست و من از او و او امام و اولی بتصرف
است در امر شما بعد از من و این مرد ویرد در کتاب مناقب
خود این حدیث را بچندین طریق روایت کرده است و در
یک طریق زیادتی دارد که بریدی گفت یا رسول الله از برای
من طلب آمرزش نمای فرمود تا علی بیاید چون علی علیه
السلام بیامد بریدی طلب استغفار نمود رسول صلی الله
علیه و آله با علی علیه السلام فرمود اگر تو از برای استغفار
بسوی من نیز استغفار میکنم پس هر دو برای او استغفار

نمودند و در حدیث مذکور زیادتی دیگر هست که بریدی
بعد از رسول صلی الله علیه و آله استماع کرد از بیعت
ابوبکر و تابع علی علیه السلام شد از برای آنچه شنیده بود
از نص رسول صلی الله علیه و آله بر امامت آنحضرت
بعد از وی و این معانی را ثعلبی در کتاب مناقب آورده
است از عبد الله بن مسعود که گفت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود من دعوت ابراهیم یعنی نتیجه دعای آنحضرتم
ما گفتیم یا رسول الله چگونه بوده است این فرمود که خدای
تعالی بسوی ابراهیم علیه السلام وحی نمود که من تو را
امام مردم میگردانم ابراهیم را فرحی حاصل شد پرسید که
از برای ذریت خود طلب نمود خدای تعالی وحی فرستاد که
یا ابراهیم من نمیدهم بتو عهد مرا که وفا بآن نکنم ابراهیم گفت
خداوندا کدام عهد است که تو وفا بآن نخواهی کرد خدای
تعالی فرمود که هر که ظالم باشد از ذریت تو با او عهد

نوشتم بعد از آن نزد او رفتم دیدم که عمر بن عبید نزد او
بود از بودن او شادمان شدم و حمد خدای کردم و با خود
گفتم یاری کنده یافتم منصور چون مرا دید گفت نزدیک بیا
یا سلیمان چون نزدیک شدم اقبال کردم با عمرو بن عبید
و با او سخن میکفتم و از حال او میپرسیدم در بن وقت منصور
بوی کاغذ از من استشمام نمود گفت یا سلیمان این چیزی که
است و الله که اگر راست کفتی نجات میابی والا ترا بکشم
من گفتم یا امیر المؤمنین فرستاده تو در میان شب مرا
طلب نمود با خود گفتم مرا نطلبیده است مکر برای انکه
از فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام از من سؤال کند
پس اکر او را خبر کنم مرا بکث دکر وصیت نامه نوشتم و
کفن خود را پوشیده و حنوط کردم منصور در دست بنشست
و کفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بعد از آن
کفت میدانی من چه نام دارم کفتم بلی اسم تو عبد الله منصور

بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب است
کفت راست کفتی خبرده مرا بحق خدا و بقرابت من از رسول
خدا صلی الله علیه و آله که در باب فضایل علی علیه
السلام چند حدیث روایت میکنی از جمیع فضلها و از باب
حدیث من کفتم اندکی شاید بده هزار حدیث رسد یا
بیشتر کفت یا سلیمان من دو حدیث از برای تو روایت
کنم در فضایل آنحضرت که غالب باشد بر جمیع احادیثی
که تو روایت میکنی از جمیع علما اکر الحال قسم میخوری که
انها را روایت نکنی از برای کسی از شیعه علی من تر احدیث
میکنم با تها کفتم قسم میخورم و خبر میکنم با تها کسی را
از ایشان کفت من در دولت بنی مروان از ایشان میکریختم
و در شهرها میکردیدم و تقرب میجستم بمردم بسبب
دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام و ذکر فضایل
آنحضرت و از اینجهت انعام و اکرام میکردند و عطاء

وشراب ومركوب بمن ميدادند تا انكاه وارد بلاد شام
شده واهل شام بمقتضاى سنت بنى اميه هر كاه صبح ميكردند
على بن ابى طالب عليه السلام در مسجدهاى خود سب
ميكردند چه همه خارجى بودند واز اصحاب معويه لعنه الله
پس در اول مسجدى شدم واز ايشان خوفى داشتم ايشان
بنماز ظهر ايستادند من در ميان ايشان بنماز ايستادم
وبر من عبا كهنه بود چون امام ايشان سلام نماز بكفت
بر دبوار مسجد تكيه كرد واهل مسجد همه پيش او حاضر بودند
كسى از ايشان سخن نميكرد براى تعظيم وتوقير آن امام پس
ديدم كه دو كودك داخل مسجد شدند آن امام چون ايشان را
بديد بنواخت وكفت مرحبا بشما ومرحبا بآن دو كس
كه شما هم نام اويد والله كه شما را بنام انها مسمى نكردانيده
مكر بدوستى محمد وآل محمد يكى از ان دو كودك حسن نام
داشت ودبكرى حسين پس نا خود كفتم بحاجت خود رسيدم

جوانى در پهلوى من بود از او پرسيدم كه اين شيخ كيست
واين كودكان كيستند كفت اين شيخ جد ايشانست ودر اين
شهر كسى نيست كه على را دوست ندارد عيز او واز اينجهت
كه اين دو كودك را بنام حسن وحسين موسوم ساخته است
پس برخواستم شادمان ونزديك شيخ شدم وكفتم كه
ميخواهى كه تو را حديث كنم بچيزى كه چشم تو بآن روشن شود
كفت چه بسيار محتاجم من بآن واكر تو چشم مرا روشن كردانى
من نيز چشم تو را روشن كردانم كفتم حديث كرد مرا پدرم از
جدم از پدرش از رسول خدا صلى الله عليه وآله كفت
پدر وجد تو كيستند كفتم محمد بن على بن عبد الله بن
عباس كفت با رسول الله صلى الله عليه وآله بوديم ديدم
كه حضرت فاطمه زهرا صلوات الله عليها آمد ومكوبت
رسول صلى الله عليه وآله پرسيد كه چه چيز تو را مكريانيد
يا فاطمه كفت اى پدر حسن وحسين بشتاب بيرون رفتند

وجبرئیل حسین را واز خطین متوجه بیرون شدند
ابن عباس میگوید که ما چنان یافتیم که حسن بر دوش
راست رسول صلی الله علیه وآله وحسین بر دوش چپ
او بود وانحضرت ایشانرا میبوسید ومیفرمود که هرکه
شما را دوست دارد بتحقیق که دوست داشته است رسول
خدا را وهرکه دشمنی ورزد با شما دشمنی ورزیده با رسول
خدا پس ابوبکر گفت یا رسول الله یکی از ایشانرا بمن ده تا بر
دوش خود حمل کنم رسول صلی الله علیه وآله فرمود که
خوب سواریند ایشان وخوب مرکوبیست مرکوب ایشان
چون بدر خطین رسید عمر نیز استدعا کرد که یکی از
ایشانرا بردارد رسول صلی الله علیه وآله همان جواب
فرمود پس دیدم که حسن علیه السلام جامه رسول را
صلی الله علیه وآله بدست خود گرفته ورسول صلی الله
علیه وآله دست مبارک خود را بر سر او گذاشته است

پس داخل مسجد شد وفرمود که امروز شرف و بخانه خود
خود را ظاهر گردانم چنانچه خدای تعالی ایشانرا شرف
داده است گفت یا بلال مردم را جمع گردان بلال ندا کرد
وخلق مجتمع شدند پس رسول صلی الله علیه وآله فرمود
ای گروه اصحاب من برسانید از من بغیر خود و بگویید
که شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه وآله میگفت
معاشر الناس دلالت نکنم شما را بر بهترین مردم از
جهت جد وجده گفتند بلی یا رسول الله فرمود بر شما باد
بحسن وحسین که جد ایشان رسول خداست وجده
ایشان خدیجه بنت خویلد که سیده زنان اهل بهشت
است واول کسی است که مسارعت کرد بتصدیق آنچه
خدای تعالی انزال کرده بود بر پیغمبر خود ومبادرت نمود
بایمان بخدا ورسولش معاشر الناس دلالت نکنم شما
بر بهترین مردم از جهت مادر وپدر گفتند بلی یا رسول الله

فرمود که بر شما باد بحسن و حسین که عم ایشان جعفر است
صاحب دو بال که با ملائکه پرواز میکند با ملائکه در
بهشت و عمه ایشان ام هانی دختر ابو طالب است معاشر
الناس دلالت نکنم شما را بر بهتر من مردم از جهت خالگ
و خاله گفتند بلی یا رسول الله فرمود که بر شما باد بحسن
و حسین که خال ایشان قاسم است پس رسول خدا و خاله
ایشان زینب دختر رسول خدا معاشر الناس بدانید
که جد ایشان در بهشت و جده ایشان در بهشت و پدر
ایشان در بهشت و ایشان در بهشتند و هر که ایشان را
دوست دارد با ما در بهشت خواهد بود و هر که دشمنی
کند با ایشان در آتش دوزخ خواهد بود و بدستی که
از کرامت ایشان است بر خدای تعالی که ایشان را در تورات
شبر و شبیر نام نهاد منصور گوید که چون شیخ که
امام انجماعت بود این را از من شنید گفت تو این حدیث را

روایت میکنی و تو را این حال است که عبا کهنه پوشیدن
پس خلعتی در من پوشانید و مرا بر استری سوار کردانید
که آنرا بصد دینار فروخته بعد ازان گفت که من دلالت
کنم تو را بر کسی که احسان کند بسوی تو بدانکه مرد و برادرات
یکی از ایشان مؤذن جماعتی است و تا صبی بود هر گاه
صبح میکرد علی علیه السلام را هزار بار سب میکرد
پس خدای تعالی صورت او را تغییر داد و وی امروز
محب و دوستدار آنحضرت است و برادر دیگر محب آنحضرت
است از زمانی که از مادر متولد شده است پس برخیز
و پیش او رو من برخواستم و بر استر سوار شدم و من گرسنه
بودم پس مرا بدر سرای او رسانید و بر گشت و من در زدم
جوانی بیامد گفتم کون چون است را بدید گفت مرحبا
بتو والله که تو را فلان این خلعت پوشانید آنست و بر
استر خود سوار نکرده است مگر اینکه تو خدا و رسول

ولوای حمد در دست من باشد و آدم من در زیر لواء من
باشند پس او را بعلی دهم برای کرامت علی بر خدای عزوجل
و منادی ندا کند که یا محمد خوب جدیست جد تو ابراهیم
و خوب برادریست برادر تو علی بن ابی طالب و هر گاه خداوند
عالمیان مرا بخواند علی را با من بخواند و هر گاه مرا تحیت کند
او را نیز تحیت کند با من و هر گاه در مقام شفاعت
در آیم او نیز شفاعت کند با من و هر گاه شفاعت مرا
قبول کنند شفاعت علی را نیز قبول کنند و بدستی که
او در مقام محمود با من باشد و یاری دهنده من باشد
بر کلیدهای بهشت برخیزد یا فاطمه بدستی که علی بن
ابی طالب و شیعه او رستگارانند در روز قیامت
پس منصور گفت که آنجوان بعد از استماع این حدیث ده
هزار درهم و سی جامه بمن داد بعد ازان گفت تو از کجا آمده
گفتم از کوفه گفت چنانچه تو چشم مرا روشن کردی من چشم

تو را روشن کردانم پس گفت فرا بیا نزد من در مسجد بنی فلان
و بپرهیز از انکه راه را گم کنی پس پیش از شیخ رفتم و او در
مسجد نشسته بود و انتظار میکشید چون مرا دید
استقبال کرد مرا و گفت فلان چه کرد با تو گفتم چنین
و چنین گفت خدا او را جزای خیر دهد و میان ما او و
در بهشت جمع کند چون صبح کردیم بر استر سوار شدم
و راهی را که نشان داده بود گرفتم چون اندکی رفتم راه بر من
مشتبه شد پس آواز اقامت نماز در مسجد شنیدم
با خود گفتم که بروم و با این جماعت نماز کنم پس از استر
فرود آمدم و داخل مسجد شدم مردی را دیدم که قامت او
مثل قامت اشخاص بود که در حق من انعام کرده بود
آمدم و در پهلوی او ایستادم چون برکوع رفتیم عمامه
او افتاد نظر کردم روی او را روی خوک و سر او را سر
خوک دیدم پس ندانستم که چگونه نماز کردم و چه گفتم در

در نماز خود تا انکه امام سلام نماز بگفت آمد نزدیک
روی من نظر کرد و گفت دیروز نزد برادرم رفتی و او با تو
چنین و چنین کرد از احسان گفتم بلی پس دست مرا گرفت
و مرا برخیزاند و او میگریست گریستنی سخت و در گریه
فریادی کرد که نزدیک بود که جانش بیرون آید چون اهل
مسجد ما را بدیدند در عقب ما روان شدند تا انکه
بسرای او داخل شدیم پسر غلام خود را گفت که در را ببند
و مگذار که کسی بر ما داخل شود بعد ازان پیراهن خود را
کند بدیدم که جسد او جسد خنزیر است گفتم ای برادر
این چه هیئت است که در تو میبینم گفت من مؤذن اینقوم
بودم و هر روز که صبح میکردم علی را صلوات الله علیه
هزار بار سب میکردم روزی از مسجد بیرون آمده و
داخل این سرا شدم و آن روز جمعه بود چهار هزار بار
سبکرده بودم او را و اولاد او را پس بر بن دکان تکیه کرد

بر تو باد تا سه نوبت فرمود انگاه سه نوبت آب دهن خود را
بروی من انداخت و سه بار پای خود را بر من زد بعد از
آن فرمود تغییر دهد خدای تعالی آنچه بتو داده است
از نعمت خلقت و روی تو را سیاه کرداند تا عبرت خلق
باشی و آب دهن آنحضرت بر روی و جسد من افتاده بود چون
بیدار شدم دیدم که هر جا که آب دهن آنحضرت رسیده
بود سفید شده چنانچه می بینی پس منصور گفت یا سلیمان
ایا شنیدی تو از فضایل علی چیزی را که از این دو حدیث
عجیب تر باشد پس گفت یا سلیمان حب علی ایمان است و
بغض او نفاق است دوست نمیدارد علی را مگر مؤمن
و دشمن نمیدارد او را مگر منافق و کافر گفتم مرا امان ده
گفت امانت دادم گفتم چه میگوئی در حق کسی که این را
بکشد گفت در دوزخ خواهد بود بی شک گفتم چه میگوئی
در کسی که او لاد این را و او لاد او لاد این را بکشد پس

سر بزیر انداخت بعد از آن گفت یا سلیمان ملک عقبت
پس گفت بیرون رو و مردم را خبر کن بفضایل علی علیه
السلام هر چه خواهی و حرفی را گمان مکن و بالجمله احادیث
و اخباری که اهل سنت روایت کرده اند و متضمن
تصریح رسول است صلی الله علیه و آله بر خلافت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه بسیار است و این
رساله گنجایش ذکر بیش از این ندارد ابن طاوس رحمه الله
در کتاب طرائف گفته است که من کتاب بزرگ دیدم
از نصاب حنفی احمد بن حنبل در مناقب اهل البیت که در
آن احادیث جلیله بود که متضمن نص خلافت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه بحیثیتی که در آن نصوص
نزد اهل انصاف شبهه نیست و این نصوص صحیح است
بر مخالفین و گفته است که در خزانه مشهد امیر المؤمنین
صلوات الله علیه این کتاب موجود است و ایضاً گفته است

که در کتاب استیعاب که از تصانیف ابو عمر والنمریست
نصوص صریحه در خلافت امیر المؤمنین ایراد کرده شده
است و همچنین در کتاب مناقب ابن مردویه اخبار
کثیره که متضمن نص بر آنحضرتست روایت کرده شده
است و گفته است که کتاب مناقب مذکوره در سه
مجلد نزد من موجود است و همچنین در کتاب محمد بن
مؤمن شیرازی که آنرا استخراج کرده است دوازده تفسیر
که در میان اهل سنت معتبرست و در کتاب فالق
اسعد بن عبد القاهر الاصبهانی نصوص بسیار بر
خلافت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مذکور
است و در کتابهای دیگر از متقدمین و متاخرین
علما و مصنفین ایشان آنقدر مذکورست که هر متتبعی
را علم قطعی حاصل میشود بوقوع نص و تعیین از رسول
صلی الله علیه و آله و مجرد ملاحظه احادیث و وقایع

که مخالفین نقل کرده اند کافیست در ثبوت حجت و یقین
بر ایشان با قطع نظر از نقل متواتر که در میان شیعه هست
و مخفی نماند که اهل سنت اگر انکار کنند تواتر نصوص
امامت امیر المؤمنین را صلوات الله علیه که شیعه
بر آن متفق اند انکار اخبار بسیار که در صحاح احادیث
ایشان موجود است نمیتوانند کرد و از اخبار اگرچه مرادف
بطریق آحاد منقول شده است اما قدر مشترک میان
مجموع آنها بشبهه متواتر است و مضمون منصوص علیه
بودن آنحضرت بطریق قطع معلوم و متیقن خصوصا
با ضم قراین و امارات و شواهد که بر متتبع بصیر مخفی نیست
و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
در بیان بعضی از نصوص خفیه از احادیث رسول ص
از آنجمله حدیث غدیر است که علمای مخالف و موافق
افزون از حد احصا روایت کرده اند و این حدیث نزد شیعه

شامدات وابن اشاره است بانکه عدد صحابه در آنروز
این بوده است وامری که در حضور چنین جمعی واقع شود
چگونه متواتر نشود وابن کثیر شامی در تاریخ کبیر خود
در ترجمه محمد بن جریر شافعی ذکر کرده است که او را کتابیست
مشتمل بر دو جلد که احادیث خم غدیر را در آن جمع کرده است
که ابو المعالی جوینی شافعی که ملقب است بامام الحرمین
تعجب میکرده و میگفته که در بغداد مجلدی در دست
صحافی دیدم در پشت آن نوشته بود که مجلد بیست و هشتم
از طرق من کنت مولاه فعلی مولاه و در آخر آن نوشته بود
وتالی میشود این مجلد را مجلد بیست و نهم واز ابو علی عطائی
همدانی منقول است که میگفته که من این حدیث را از دویست
وپنجاه طریق روایت میکنم وجزری شافعی که از اکابر محدثین
اهل سنت است رساله در تواتر حدیث غدیر تصنیف
نموده وتواتر این حدیث را بچندین وجه ثابت کرده است

وبالجمله فدخ در صحت این حدیث از قبیل قدح در صحت
امور یست که از جهت تواتر اخبار در مرتبه ضروریات است
مثل وجود مکه ومدینه ومثل وجود نبی صلی الله علیه
وآله ولا اقل مثل حجة الوداع انحضرت چه هر کس حجة
الوداع را نقل کرده حدیث غدیر را نیز نقل کرده است پس
اگر بخاری ومسلم از غایت تعصب باطل این حدیث را
نقل نکرده باشند در ثبوت وصحت آن فتوری وقصوری
بهم نمیرسد بلکه این دلیل عناد وتعصب ایشان میشود
با انکه صاحب کتاب منهج الایمان ذکر کرده است که در
صحیح مسلم در جزء رابع بعد از دو ورقه بعد ذکر حدیث
غدیر واقع است وقدری شرح بیان جمیع منقولات
از طرق عامه وخاصه آنست که پیغمبر صلی الله علیه وآله
بعد از عود حجة الوداع چون بموضع غدیر خم رسید در
عین گرمی هوا بحیثیتی که مردم ردا ها را بعضی از جامهای

خود را در زیر پاهای خود میگذاشتند تا از حرارت زمین
چندان متاثر نشوند و اکثر مسلمانان در آن سفر همراه بودند
و آن موضع محل تفرقه مردم بود رسول صلی الله علیه و آله
فرمود تا منادی ندا کند که همه مجتمع شوند و امر فرمود
تا از جهاز شتر شیبه منبر ساختند پس بر بالای آن
برآمد و بعد از ادای حمد و ثنای الهی روی مبارک
بجماعت حاضرین کرد و گفت معاشر المسلمین آلست
اَوْلی بِکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ یعنی ای گروه مسلمانان آیا نیستم
من اولی بشما و متصرف در امور شما از نفسهای شما همه
گفتند اَللّٰهُمَّ بَلی یا رسول الله پس فرمود فَمَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ
فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ اَللّٰهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَعادِ مَنْ عاداهُ وَانْصُرْ
مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ یعنی پس هر که من مولای او
بودم علی مولای اوست خدایا دوست دار کسی را که علی را
دوست دارد و دشمن دار کسی را که علی را دشمن دارد و

یاری دهنده یاری دهند او را و واگذارنده واگذارند او را
و در اکثر روایات شیعه و بسیاری از روایات اهل سنت
مذکور است که آنحضرت بعد از آنکه فرمود الست اولی بکم
من انفسکم علی علیه السلام را بلند کرد انید بحدی که سفیدی
زیر بغل مبارک آنحضرت ظاهر شد و فرمود فمن کنت
مولاه فهذا علی مولاه تا آخر حدیث و بیان دلالت حدیث
بر امامت آنحضرت آنست که لفظ مولی از برای چند معنی
آمده است از آنجمله سید و آزاد کرده شده و صاحب
و حلیف و همسایه و مالک رق و پسر عم و نصرت کننده و
سید مطاع و اولی بتصرف و معلوم است که مراد از
آن در این حدیث معنی اخیر است یعنی اولا بتصرف و باین معنی در
لغت ثابت است چنانچه ابو عبید که از مشاهیر اهل
لغت است و بر قول او جمیع علما وثوق دارند و مبرد و ابن
قتیبه که از اکابر اهل لغت اند تصریح بان کرده اند و در

نیز مراد نیست برای انکه همه کس میدانستند که مؤمنان
بعضی ناصر بعضی اند چنانچه خدای تعالی میفرماید و
الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وایشمعنی
شامل امیر المؤمنین علیه السلام وغیر او هست پس
تخصیص انحضرت بذکر وجمع نمودن همه مردم در مکانی
که نزول در آن متعارف نبود ودر وقتی که هوا در غایت
حرارت بود واهتمام رسول صلی الله علیه وآله منبر از
جهاز شتر برای استماع این حدیث که مضمونش بمقتضای
آیه کریمه که ثابت ومحقق ومعلوم همه کس هست وجهی
ندارد ومثل این فعل از عقلا صادر نمیشود ومعنی
نهم چون معنی دهم مفید مطلوبست واز اوضح دلایل
بر اینکه مراد از لفظ مولی در حدیث معنی اولی بتصرف است
ومعنی دیگر مراد نیست انکه صحابه این معنی را فهمیده اند
وآنرا بر معنی خلافت وامامت حمل کرده اند چنانچه حسان بن

ثابت بعد از انکه از رسول صلی الله علیه وآله اذن خواست
نمود تا مضمون آن حدیث را بنظم در آورد ورسول صلی الله
علیه وآله فرمود بکوی بیرک خدا بیاز چند انشاکرد
که یکی از آنها اینست فقال له قم یا علی فانی رضیتک
من بعدی اماما وهادیا یعنی برخیز یا علی که من رضا
دادم که تو بعد از من امام وهادی باشی وابیات حسان
در کتاب ابن مردویه مذکور است وثعلبی وغیر او از مفسرین
در نزول آیه سال سائل بعذاب واقع نقل کرده اند
ودر کتب تواریخ نیز مذکور است که حارث بن نعمان فهری
چون خبر روز غدیر باو رسید بر ناقه خود سوار شد و
بنزد رسول صلی الله علیه وآله آمد در وقتی که مجلس مملو
از اصحاب بود وگفت یا محمد تو ما را بتوحید خدا ونبوت
خود دعوت کردی وما قبول کردیم وبنماز ورونه امر فرمودی
قبول نمودیم وبهمین راضی نشدی تا انکه بازوی پسر عم

خود ذکر فرمود بر ما تفضیل دادی یا آن پیش خود کرده یا آن
نزد خداوند رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بفرمان
خدا کردم پس حارث برگشت و گفت خدایا اگر محمد راست
میگوید تو بر من از آسمان سنگ ببار آن هنوز بر راحله خود
نرسیده بود که سنگی فرود آمد و او را هلاک گردانید
بعد از آن آیه مذکوره نازل شد پس هرگاه مراد از مولی
در حدیث مذکور معنی اولی نباشد معنی حدیث چنین میشود
که هر که من اولی نباشم علی اولی نباشد و معلوم است که
نبی اولی است بجمیع امت در امر دین و دنیای ایشان پس علی
علیه السلام نیز چنین نباشد و این معنی امامت است
و بعد از تقریر دلیل بر وجهی که مذکور شد اعتراضات
مخالفین اگرچه ظاهر الاندفاع است امّا برای زیادتی استظهار
اشاره بآن کرده میشود اعتراض اول منع تواتر است و این
معلوم است که از تعصب و عناد ناشی شده و اعتراف
اعاظم ایشان بتواتر این حدیث ما را کافیست با انکه تواتر
نزد شیعه را انکار نمیتوانند کرد دیگر منع انکه مولی بمعنی
اولی باشد و بر تقدیر تسلیم آن منع انکه اینمعنی مراد باشد
و سقوط این هر دو منع واضح است چه معرفت سایر معانی
لغویه بهر طریق که حاصل میشود بهمان طریق وضع لفظ
مولی از برای معنی اولی معلوم میشود امّا انکه مراد در اینجا
اینمعنی است با وجود مقدمه مذکوره که آن الست اولی بکم
من انفسکم است و تفریع فمن کنت مولاه فعلی مولاه
بر او احتیاج ببیان ندارد و ظاهر است که معنی دیگر گنجایش
ندارد که مراد باشد و این مقدمه در جمیع روایات خاصه
مذکور است و در روایات عامه آنقدر که تواتر بآن حاصل
میشود و زیاده نیز مذکور است پس بنودن در بعض اخبار
ایشان ضرری ندارد و با قطع نظر از آن دانستی که معنیهای
دیگر اینجا مناسب نیست و انکه گفته اند که میتواند بود

علیه نازل شد و تعیین آنحضرت در روز غدیر بموجب
آیه کریمه بود بیانش آنست که خدای تعالی رسول الله صلی الله
علیه و آله امر فرمود که تبلیغ امامت و ولایت آنحضرت
نماید بسوی امت و رسول صلی الله علیه و آله بنا بر ظهور
عداوت قوم و کراهت ایشان امامت او را تاخیر و تسویف
در تبلیغ میفرمود تا آنکه در روز غدیر آیه مذکوره بر سبیل
عتاب نازل شد و مضمونش اینست که ای رسول تبلیغ کن
و اندیشه مکن که بتو فرسوده ایم و اگر تبلیغ این امر نکنی پس تبلیغ
رسالت الهی نکرده خواهی بود و ما تو را مردم خایف مباش
که خدای تعالی تو را نگاه میدارد از ایشان و بتحقیق که خدای
تعالی هدایت نمیکند قوم کافرین را و مخفی نیست که
الف لام الکافرین از برای جنس و استغراق نیست زیرا که
بعض ایشان را هدایت میکند پس ظاهر آنست که از برای
عهد باشد و اشاره باشد بجماعتی که امامت

آنحضرت بر ایشان ثقیل باشد و بخلافت او راضی نباشند
ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است که چون آیه مذکوره
نازل شد در شان علی علیه السلام رسول صلی الله علیه
و آله دست علی را گرفت و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فخر رازی نیز در
تفسیر خود از ابن عباس روایت کرده است و ابن مردویه
روایت کرده است از ابن مسعود که گفت ما در عهد رسول
صلی الله علیه و آله این آیه را چنین میخواندیم یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین
و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و ایضا ثعلبه در شبهه
محقق و ثابت است و علماء اهل سنت نیز نقل کرده اند
از انجمله ابن معازلی شافعی در مناقب و خطیب در
تاریخ و غیر ایشان که بعد از فراغ رسول صلی الله علیه
و آله از تعیین علی علیه السلام و قول فمن کنت مولاه

فعالی مولاه این آیه نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم و
اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی
امروز کامل کردانیدم دین شما را و تمام کردانیدم بر شما
نعمت خود را و راضی شدم از برای شما با انکه اسلام دین
شما باشد چه امامت وی رکن اسلام است و اسلام
بدون آن متحقق نمیشود و در تاریخ خطیب و غیر آن
مذکور است که ابو هریره گفت هر که روز هجدهم ذی الحجه را
روزه بدارد بنویسند از برای او ثواب روزه شصت ماه را
و این روز غدیر خم است که رسول صلی الله علیه و آله
دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و گفت ایا من
اولی نیستم بمؤمنان از نفسهای ایشان گفتند بلی یا رسول
الله فرمود پس هر که من بودم مولای او علی بن ابی طالب
مولای اوست پس عمر بن الخطاب گفت بخ بخ چه نیکو شد
گردیدی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه پس خدای

تعالی این آیه را فرستاد الیوم اکملت لکم دینکم و تممت
علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و مسلم در صحیح
خود در مجلد سیم روایت کرده است از طاوس بن شهاب
که یهودی بعمر گفت اگر این آیه یعنی الیوم اکملت لکم دینکم
بر ما نازل میشد در روزی از روزها عید خود میکردیم پس
با وجود نزول این آیه و آیه سابق و مبالغه و اهتمام در دین
باب نتواند بود که مراد از لفظ مولی در حدیث غیر معنی
امامت باشد که قوام دین و رکن اسلام است و حفظ
شریعت منوط است بآن و آنچه مخالفین گفته اند که بعد
از تسلیم دلالت حدیث بر امامت آنحضرت دلالت بر
نفی امامت ثلثه نمیکند جوابش آنست که مقصود از این
خبر ثبوت نص است بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام
و چون نص ثابت و مسلم شد علم امامت ثلثه نیز ثابت
میشود بسبب علم نص بر ایشان زیرا که یا ثبوت نص

احتیاج بتصریح نداشت و از جمله منازل هرون تصرف
بودن اوست در امور موسی زیرا که خلیفهٔ موسی و شریک
او در نبوت بود پس اگر باقی ماندی بعد از موسی علیه السلام
همان متصرف در امور موسی علیه السلام بودی خواه بطریق
نیابت والا عزل هرون از منصب خودش لازم آمدی
و عزل نبی که موجب اهانت و ذلال اوست جایز نیست
پس باید که این منزله از برای علی بن ابی طالب علیه السلام
و تصرف کردن او در امور پیغمبر صلی الله علیه و اله ثابت
باشد لیکن تصرف مطلق از برای امیر المؤمنین صلوات
الله علیه، در ضمن یکفرد که آن تصرف بطریق نیابت آن
مخلوق خواهد بود و ایضاً شرکت هرون با موسی در فرض
طاعت و وجوب متابعت ایشان و اولویت با متان
نفسهای ایشان از جمله منازل و احوال اوست پس باید
که این معنی از برای امیر المؤمنین صلوات الله علیه ثابت

باشد

ستقل و بخواه
بعربی ہم

باشد و هو المطلوب و باین تقریر اعتراض فخر رازی که گفته
هرون از خلافت و منتقل شدن او باستقلال در نبوت
موجب اهانت نیست مندفع میشود زیرا که تصرف
بمعنی اعم که قدر مشترک میان نیابت و استقلال
بی شبهه از منازل هرونست و این منزله بهمین معنی
از برای علی علیه السلام ثابت است و هرون اگر بعد از
موسی میبود و از خلافت منعزل میشد و باستقلال
تصرف در نبوت میکرد انعزال از منزله خود بمعنی اعم
لازم نمی آید و در حق امیر المؤمنین صلوات الله علیه چون
نبوت ممتنع است پس اگر بعد از پیغمبر خلیفه نباشد منزله
هرون بمعنی اعم از برای او ثابت باشد و این بسیار واضح
است و راقم حروف بسط کلام در تفسیر مراد بحیثیتی که
مزیدی بران نیست در کتاب اربعین نموده است **فصل سیم**
در بیان امامت آنحضرتست که از جهت افضلیت او از جمیع

اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بدانکه افضلیت آن
حضرت در غایت ظهور است و بر جمیع اهل اسلام بلکه
بر ارباب ملل از یهود و نصاری و مجوس و هنود نیز مخفی
نیست و علماء اهل سنت منع و انکار افضلیت آنحضرت را
نمیتوانند کرد مگر بزبان از برای تلبیس امر بر عوام و جهال
ایشان میگویند افضل بودن او از جمیع صحابه بمعنی کثرت
جهات فضل و کمال از علم و عبادت و زهادت و
شجاعت و فصاحت و بلاغت و اتصاف باوصاف
حمیده و اخلاق فاضله و تنزه از صفات نقص و ملکات
رذیله مسلم و معلوم است بالضروره لیکن افضلیت
بمعنی کثرت ثواب نزد خدای تعالی مسلم نیست و بطلان
این سخن بر هر کدا دنی بهره از شعور داشته باشد مخفی نیست
چه کثرت ثواب بسبب کثرت علت و مقتضی آن میباشد
از اعمال و نیات و عبادات و هر کاه موجبات ثواب با تفاق

ایشان در آنحضرت بیشتر باشد چون تواند بود که مقتضی
آن در او کمتر باشد این عین مغالطه است و در بین فضایل
دو مطلب است [illegible] در ذکر بعضی از فضایل
آنحضرت است که اهل سنت در کتابهای خود نقل کرده اند
بدانکه فضایل امیر المؤمنین صلوات الله علیه که در
کتب معتبر اهل سنت مذکور است بحدیست که احصا
نمیتوان کرد و بسیاری از اکابر و اعاظم علماء ایشان کتابها
در سالها علیحده در مناقب آنحضرت و اولاد معصومین
او تالیف کرده اند و چون در این باب بمنقولات شیعه و
احادیثی که مخصوص ایشانست احتجاج نمیرود از منقولات
ایشان قلیلی در این رساله ذکر میشود در کتاب مناقب
خوارزمی باسناد از مجاهد از ابن عباس مرویست که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که کرهه در حب
قلم شوند و همه دریاها مداد کردند و همه حب

صلی الله علیه وآله وآن اقرب بمجانات است بحقیقت
وتکی نیست که پیغمبر افضل است از جمیع خلق پس مساوی
او نیز افضل خواهد بود و بمقتضای آیه لازم است که آن
حضرت از جمیع انبیا نیز افضل باشد و نیز ظاهر است
که غرض از حضور ایشان معاونت پیغمبر است در دعا و
طلب اجابت پس باید که از برای ایشان نزد خدای تعالی
منزلتی عظیم باشد و قربی که از برای غیر ایشان حاصل
نباشد تا تخصیص ایشان از میان اقارب و اصحاب
معقول باشد و پیغمبر صلی الله علیه وآله با ایشان
در اجابت دعا و مسئلت مستظهر باشد و از اینجاست
که صاحب کشاف با شدت تعصب گفته است که در این
آیه دلیل است و دلیل قوی تر از این نیست بر فضل اصحاب کسا
صلوات الله علیهم و از جمله دلایل آیه تطهیر است انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم

نظهیر آنکه با تفاق مفسران چنانچه بسیاری از مناخرین
اهل سنت اعتراف کرده اند در شان امیر المؤمنین و
حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین صلوات الله
علیهم نازل شده است و مضمون آن صریح است در عصمت
وطهارت ایشان و بسیاری از محدثین اهل سنت روایت
کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله مدت
نه ماه هر صبح ببدر حجره علی و فاطمه علیهما السلام می آمد
و میفرمود السلام علیکم انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و نزول این آیه در
حجره ام سلمه رضی الله عنها بود آورده اند که روزی
رسول صلی الله علیه وآله در انجا بود و امام حسن و امام
حسین صلوات الله علیهما بیامدند و نزد یک آنحضرت
بنشستند و بعد از ایشان حضرت فاطمه صلوات الله
علیها و بعد از او حضرت امیر المؤمنین صلوات الله

علیه یا ملائکه سوی صلی الله علیه وآله از جناب ایشان
مسرور شده فرمود اللهم ان لکل نبی اهل بیت وهؤلاء
اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا یعنی
بار خدایا هر پیغمبری را اهل بیتی است واین چند کس اهل
بیت منند پس دور کردان از ایشان رجس معصیت را
وپاک کردان ایشان را از لوث قبایح ومعایب پس جبرئیل
آمد واین آیه را آورد ام سلمه گوید من گفتم یا رسول الله
ایا من نیستم از اهل تو فرمود که بدستی که تو بر خیری
یعنی بر صفت ایمان واسلامی ونیست اهل بیت من مگر
ایشان دیگر آیه قربی است قل لا اسئلکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی که جمهور اهل سنت اعتراف کرده اند که مراد
علی بن ابی طالب وفاطمه وامام حسن وامام حسین اند
صلوات الله علیهم وثعلبی وغیر او روایت کرده اند ودر
کشاف نیز مذکور است که از رسول صلی الله علیه وآله

پرسیدند که قرابت شما که خدای تعالی مودت ومحبت ایشان
واجب گردانیده است کیستند فرمود علی وفاطمه وفرزندان
ایشان حسن وحسین صلوات الله علیهم دیگر سوره
هل اتی است که باجماع مفسرین ومحدثین در شان
آنحضرت وفاطمه زهرا وامام حسن وامام حسین صلوات
الله علیهم نازل شده است دیگر قول خدای تعالی است
أفمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه که بنقل
صحیح از طرق متعدده در کتب عامه مذکور است که مراد
از شاهد علی بن ابی طالب است واین آیه از جمله نصوص
امامت آنحضرت است دیگر قول خدای تعالی است فان الله
هو مولاه وجبرئیل وصالح المؤمنین که مراد از صالح
المؤمنین علی بن ابی طالب است باتفاق مفسرین چنانچه
در بعض از شروح طوالع مذکور است دیگر قول خدا تعالی است
ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة که در

وایضا اوصافی که در آیه مذکور است مختص آنحضرت نیست
ودر حدیث خیبر رسول صلی الله علیه وآله آنحضرت را
موصوف گردانید بانکه خدا و رسول را دوست میدارد و
خدا و رسول او را دوست میدارند بروجهی که انتفاء این
وصف از غیر آنحضرت معلوم و محقق میشود و آیات قرآن
که در شان آنحضرت نازل شده و در کتب اهل سنت مذکور است
بسیار است و این رساله گنجایش ذکر جمیع آنها ندارد
باینقدر اکتفا کرده شد و ازدلایل افضلیت آنحضرت حدیث
طیر است که از غایت شهرت احتیاج بذکر اسناد ندارد
و انچنان بود که مرغی بریان نزد رسول صلی الله علیه و
آله آوردند گفت بارخدایا برسان بمن دوست ترین خلق را
بسوی تو که با من شریک شود در غذا و این مرغ را پس امیرالمومنین
صلوات الله علیه آمد و با آنحضرت موافقت نمود در اکل
آن مرغ و دلالت این حدیث بر مطلوب که افضلیت آنحضرت

حدیث ۴

واضح است و دیگر صریح فرمود رسول صلی الله علیه وآله
که در زیاده از هزار حدیث واقع است و هو حدیث من ترکه
بعدی و خیر من اخلف بعدی یعنی علی بهترین کسانی است
که واپس گذارم ایشانرا بعد از خود دیگر علی خیر البشر فمن
ابی فقد کفر یعنی علی بهترین افراد بشر است پس هر که قبول
نکند بتحقیق کافر است دیگر حدیث ذوالشدیه است که
رسول صلی الله علیه وآله فرمود که او را میکشد بهترین
خلایق و آن بدست آنحضرت کشته شد و آن اعظم ادله
افضلیت از جهت سنت حدیث مواخاة است که متواتر
بالمعنی است نزد عامه و خاصه رسول صلی الله علیه و
آله میان هر دو کس از اصحاب که با یکدیگر مناسبتی داشتند
و در عقد و بسته نزدیک بیکدیگر بودند عقد اخوت نهاد
و خود با علی بن ابی طالب علیه السلام مواخات نمود زیرا
که کسی بغیر او مناسب و مجانس آنحضرت نبود و از انجهت

که را آنحضرت نصب بنفس نفیس خود میفرمود چنانچه خدای
تعالی در آیه مباهله نصب نموده است دیگر حدیث
خندقست که عامه و خاصه متفق اند در نقل آن که رسول
صلی الله علیه و آله فرمود ضربة علی ابن ابی طالب علیه السلام
در روز خندق به بهتر است از عبادت جن و انس تا روز قیامت
و آن ضربتی است که بر عمرو بن عبد ود زد و او را بکشت دیگر
حدیث خیبرست و آن در وقتی که خاصه و عامه در آن
متفق اند آنست که در وقت محاصره خیبر رسول صلی الله
علیه و آله رایت خود را بابوبکر داد و او در غایت جبن
بیرون آمد و اصحاب خود را بدل میکرد تا انکه بعد از
زمانی بکر بخت و اصحابش نیز بکر بختند و رسول صلی الله
علیه و آله خشم کین راند و هنالک شد و رایت را بعمر
داد و او نیز مثل ابوبکر بیرون رفت و بعد از زمانی
با اصحابش کر بخته مراجعت کردند این حال بر حضرت رسول

صلی الله علیه و آله بسیار گران آمد و اندوهگین شد
فرمود که فردا رایت را بمردی دهم که خدا و رسول او را دوست
دارد و خدا و رسول او را دوست دارند و بسیار حمله کند
بر دشمنان و گریزنده نباشد و برنگردد تا انکه خدا تعالی
بر دست او فتح بدید آورد پس هریک از اصحاب رسول صلی الله
علیه و آله طمع میداشتند که آنحضرت رایت را باو دهد
و گمان میکردند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
مراد نباشد زیرا که آنحضرت را در چشمی عظیم بود و با آنحال
بمیدان رفتن و محاربه نمودن ممکن نبود چون روز دیگر شد
رسول صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین را صلوات الله علیه
و آله طلب نمود و آب دهن مبارک خود را در چشم او کرد
هر رنج و دردی که بود زایل شد پس رایت ظفر آیت را بآن
حضرت داد و آنحضرت بیرون رفت و فتح بر دست او واقع
شد چنانچه در کتب سیر بتفصیل مذکور است و بر صحیح

که هر که خواهد نظر کند بآدم در علمش و بنوح در تقوی و
بهمه کار دش و بابراهیم در حلمش و بموسی در هیبتش و بعیسی
در عبادتش باید که نظر کند بعلی بن ابی طالب علیه السلام
و این حدیث دلالت میکند بر مساواة امیر المؤمنین صلوات
الله علیه با انبیاء عظام در صفات مذکوره که متضمن
جمیع جهات فضل و کمال است و فضلیت انبیاء از سایر
مردم معلوم است بلکه از این حدیث فضلیت آنحضرت
جامع کمالاتی است که در انبیا متفرق میبود در مناقب
اخطب خوارزمی منقول است که رسول صلی الله علیه و آله
میفرمود که اگر حدیث میکردم و اخبار مینمودم مردم
از آسمان در شان علی نازل شده هر آینه پای خود را بر
موضعی نمینهادم الا انکه خاک آن موضع را با آب بچهره تبرک
برداشتندی و در مناقب اخطب مرویست که رسول
صلی الله علیه و آله فرمود با علی اگر نه خوف و بیم آن

از انبیاء مذکورین نیز
ظاهر میشود زیرا که آنحضرت

که بگویند جماعتی از امت من در امر تو آنچه نصاری گفتند
در امر عیسی علیه السلام از نسبت کردن الوهیت و ربوبیت
بوی هر آینه میگفتم من در شان تو امروز سخنی که نمیگذشتی
تو بگروهی از مسلمانان مگر انکه سیکر فتند از خاک
هر دو پای تو و از فضل آب وضوی تو تا استشفا و تبرک
نمایند بآن ولیکن بر است تو از ذکر فضایل انکه تواند
منی و من از تو میراث میبری از من و میراث میبرم من از تو
و تو از من بمنزله هرونی از موسی الا انکه بعد از من
پیغمبری نیست و تو ادا میکنی از من و بمردم میرسانی احکام
الهی را و مقاتله میکنی با کفار و اشرار بر سنت من و تو در
آخرت نزدیکترین مردمانی بمن و بدستی که تو در قیامت
خلیفه منی بر حوض من دفع میکنی و میرانی از حوض من
منافقان را و تو نخستین کسانی که وارد میشوند بر حوض
کوثر و از امت من نخستین کسی که داخل بهشت شود تو می و

ببدستی که شیعه و پیروان تو بر منبرهای از نور نشسته
باشند و ایشان سیراب و روهای ایشان سفید و
حوالی من باشند و برای ایشان شفاعت کنم تا فرداد
بهشت همایگان من باشند و ببدستی که دشمنان تو
تشنه باشند و روهای ایشان سیاه شده باشد و
از غایت خجلت و دهشت بیهوش گشته باشند با انکه سرهای
ایشان بالا باشد مانند کسی که او را مغلول ساخته
باشند و حرب کردن با تو حرب کردن با منست و صلح با تو
صلح با منست و ستر و نهان تو ستر و نهان منست و علانیه
و آشکارای تو علانیه و آشکارای منست و سرین صدر تو
سرین صدر منست یعنی اسرار پوشیده تو اسرار منست با
دل تو مانند دل منست و تو نی باب علم من و ببدستی که
فرزندان تو فرزندان من اند و گوشت تو گوشت من و خون تو
خون من است و ببدستی که حق با تو و بر زبان تو و در دل تو

و پیش نظر تو است و ببدستی که ایمان با گوشت و خون تو
امیخته است چنانکه با گوشت و خون من آمیخته است
و ببدستی که خدای تعالی مرا امر فرموده است بانکه
بشارت دهم بانکه تو و عترت تو در بهشت خواهید بود
و اینکه دشمنان تو در آتش دوزخ باشند و هرگز دوستان
تو از حوض کوثر غایب نشوند و او گوید پس حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه بسجود افتاد و گفت حمد
خدای را بر آنچه انعام کرد بر من از عطایای اسلام و مرا
قرآن تعلیم نمود و مرا تزد بهترین مخلوقات که خاتم انبیا
و رسل است محبوب گردانید از روی احسان و تفضل خود
و این روایت در کتاب وسیلة المتعبدین مذکور است
و نیز در کتاب مذکور از ابن عباس منقول است که گفت
چون رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهرا
صلوات الله علیها با علی علیه السلام تزویج کرد حضرت

که بتو داده و دشمنی دنیا را در دل تو انداخت و دوستی فقرا
و مساکین را بتو بخشید پس ایشان راضی شدند بانکه تو
امام و پیشوای ایشان باشی و تو راضی شدی بانکه ایشان
اتباع و پیروان تو باشند و احمد بن حنبل در مسند خود
از ابی امامه روایت کرده است که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود چون شب معراج مرا بآسمان بردند دیدم که بر ساق
عرش نوشته شده که من خداوندیکتا ام
نیست خدائی بغیر من نشاندم درختهای بهشت عدن را
بدست قدرت خود محمد برگزیدهٔ منست او را تایید کردم
و قوت دادم بعلی و در کتاب وسیله مرویست که محمد
رسول منست او را تایید کردم و نصرت دادم بسبب علی و
ابو نعیم در حلیه آورده است که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که بر ساق عرش نوشته شده است که نیست خدائی
جز الله تعالی که خداوند عالمیانست و او را شریکی نیست

و محمد بنده و رسول منست او را تایید کردم بعلی بن ابی طالب
و در مناقب خوارزمی منقولست باسناد که رسول صلی الله
علیه و آله فرمود باکروهی از بنی ثقیف که نزد وی آمده بودند
باید که باز ایستید از کفر و شرک والا بفرستد بجهت شما مردی
که از من باشد یا آنکه فرمود مانند نفس من باشد پس
بزنند کردنهای شما را و اسیر کند فرزندان شما را و وی
گوید که عمر گفت که والله که آرزو میکردم امارت را تا
را میکردم در آن روز ایستاده بودم و سینه خود را پیش میدادم
تا میدید که رسول صلی الله علیه و آله گوید انکر اینست
پس انحصرت بسوی علی بن ابی طالب التفات نمود و دست
از گرفت و گفت انکر اینست و خطیب خوارزمی و ابن شیرویه
روایت کرده اند از جابر بن عبد الله انصاری که رسول صلی الله
علیه و آله فرمود جبرئیل از نزد خدای تعالی بیامد با نامه
برگ مورد سبز که بروی سفیدی نوشته شده بود که بدستی

که محبت علی بن ابی طالب را بر مخلوقات خود فرض و واجب
گردانیدم پس باید که برسانی این سخن را از من با ایشان
و حافظ ابو نعیم در حلیه از ابو هریره روایت کرده است
که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون شب معراج
مرا آسمان بردند انبیا بر من جمع شدند پس حدای تعالی
وحی فرستاد بسوی من که یا محمد از انبیا بپرس که بچه چیز
مبعوث شده اند چون پرسیدم گفتند که فرستاده شده
بر اظهار کلمه توحید و بر اقرار کردن بنبوت تو و ولایت
یعنی امامت علی بن ابی طالب ع و در مناقب خوارزمی از جابر بن
عبد الله مرویست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که بلند شی که چون خدای تعالی آسمانها و زمین را آفرید
بخواند آنها را پس اجابت کردند و او را پس خدای تعالی عرض کرد
بر آنها نبوت من و ولایت علی بن ابی طالب را یعنی امامت
و امارت او را پس آسمانها و زمین قبول کردند نبوت من

و ولایت علی را بعد از آن بیافرید مخلوقات را بسوی ما
تفویض نمود امر دین خود را پس سعید و بدبخت کسی است
که بسبب ما نیک بخت شود یعنی از ما هدایت بیابد و شقی
و بدبخت کسی است که بسبب ما شقی شود یعنی از راه ما منحرف
شود و تابع ما نشود و ما نیم حلال لکننده کان حلال خدا
و حرام کننده کان حرام خدا و در مناقب خوارزمی و فردوس
الاخبار از ابن عباس مرویست که رسول صلی الله علیه
و آله فرمود اگر مردمان بر محبت علی بن ابی طالب مجتمع
شدند خدای تعالی آتش دوزخ را نیافریدی و در تذکره
الشایرین از عمر بن الخطاب مرویست که رسول صلی الله
علیه و آله فرمود محبت علی بیزاری و از اویست از آتش دوزخ
و در فردوس از جابر بن عبد الله مرویست که رسول صلی الله
علیه و آله فرمود عنوان صحیفه مؤمن دوستی علی بن
ابی طالب است و در کتاب مناقب خوارزمی از انس و در

زنده کردن یعنی بعضی از معاد جسمانی خواهد بود یا نه
جواب آنکه پوسیدن و متلاشی و معدوم شدن بدن
ارواح را مضمحل نمی کند بلکه بعضی بدنها چنانچه
قرآن و احادیث شواهد صریحه بر ثبوت آن مسئله
تعالی قال من یحیی العظام و هی رمیم قل یحییها الذی
انشاها اول مرة و هو بکل خلق علیم یعنی کیست که زنده
خواهد کرد استخوانهای پوسیده و ریزه شده را بگو
ای محمد که زنده خواهد کرد استخوانها را آنکه اول بار
آفرید و پیدا کرده است و حال آنکه او بهمه مخلوقات
عالم داناست که بر او مشتبه نمیشود و هنگام اعادت
صورتهای مختلفه ایشان که معدوم و متلاشی شده بود
دیگر فرماید کما بدانا اول خلق نعیده یعنی چنانچه ما اول
آفریدیم و از عدم صرف بوجود آوردیم بعد از آنکه فانی
و نابود شده بود مثل این در قرآن و احادیث بسیار

است بدانکه معاد است بدانکه معاد اقرار
است که معاد یعنی برگردانیدن معاد خلق
و معنی نابود شده برگشته است که نسبت وجود و عدم بذات
و معنی نابود شده برگشته است که نسبت وجود و عدم بذات
هنگام نیست و هیچ نیست برگردانیدن صحیح و ثابت
بدانکه آن هنگام که ارواح بدنهای اولاد
آدم و آن حالت است که بدنها وجود قائم
باشد و بعضی از آنکه بعضی از است قرآن خواهد
از آنکه فرد و بعضی هنگام جایز بود و هم حروف بر است
از دوستانه ملعون کاینوی بیان کرده است و شبهه های
منکران در این باب باطل نموده پس بدانکه مقصد بزرگ
جسمانی در هر یکی واجب و لازم است و از جمله حروف
این است و منکر شدن یکی از آنها کفر است منکر آنکه
شبهه کند که در بعضی از احادیث ثابت شده و مراد از
معاد جسمانی آن است که خدای تعالی اجزای آخر شده

واجب است و عقاب بر آن جایز است بلکه نزد معتزله مستحق
و بدلیل عقل که اضرار و آلام قبیح است پس باید که ثواب
ثابت باشد و اگر عفو کند و عقاب نکند باید که ثواب
دایم باشد چه غایت مؤمن در عقاب نفع است و ایصال
مؤمن بسبب ایمان مستحق ثواب شده است و ثواب نادون
عقاب منافات دارد و توبه کردن واجب است و اعتماد بر
آیات و اخبار دلالت دارد بر توبه موجب انتفاع ضرر عقوبت
که آن عقاب آخرت است و دفع ضرر واجب است و شفاعت
رسول صلی الله علیه و آله و اهل بیت معصومین آن
حضرت صلوات الله علیهم نیز موجب آیات و اخبار است
از برای اهل کبایر از مؤمنین ثابت است و باید که عقاب
کند که سؤال منکر و نکیر و عذاب قبر حق است و منکر
و نکیر دو فرشته اند که مرگان مکلف اند در قبر بگذارند
و دو با مر الهی دفع کردن ندارد و سؤال عقاب از خداوند
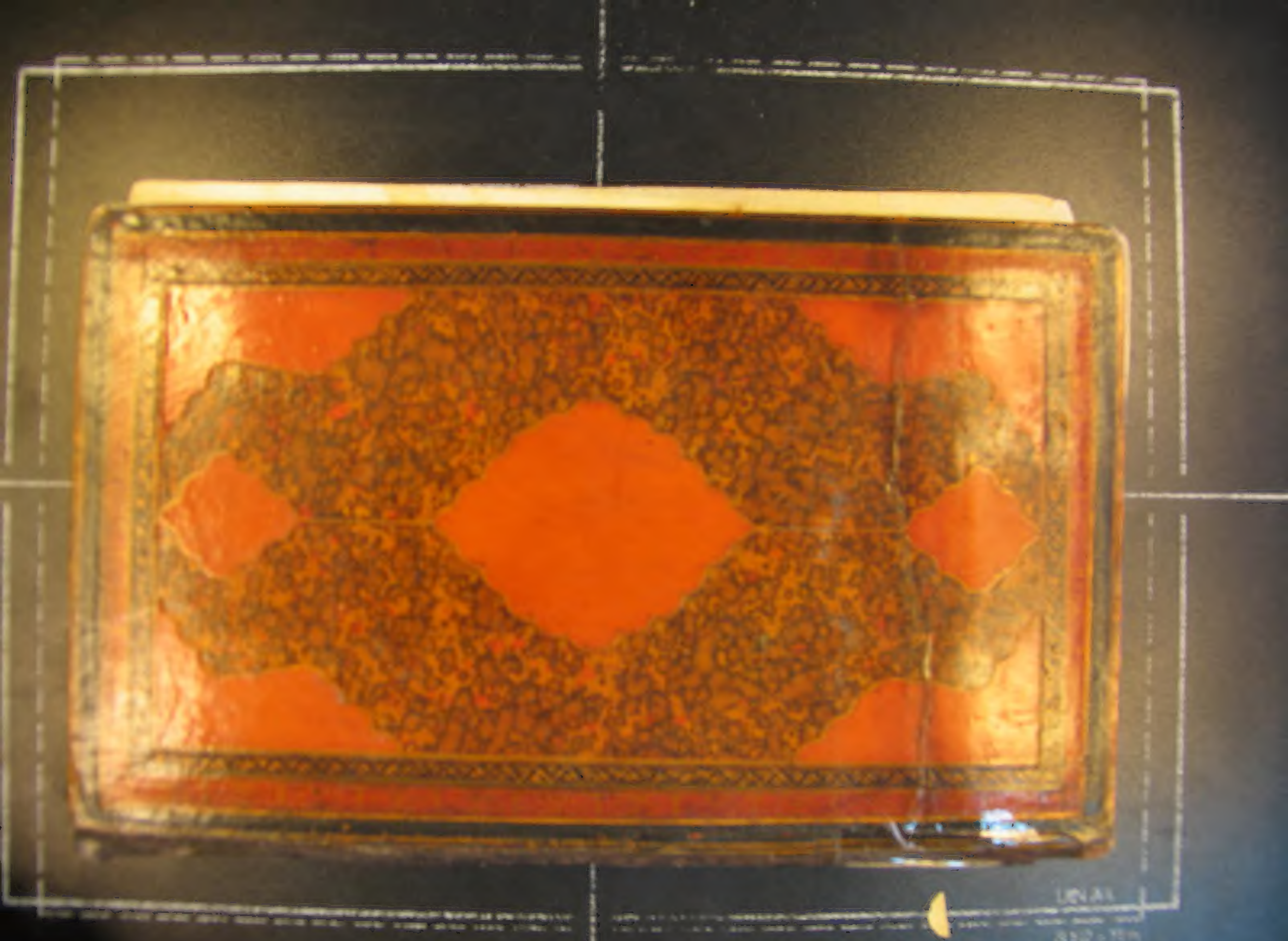
و این مخالف نفع
خواهد بود